

The Role of Evangelicals in the Trump Administration's Foreign Policy: Case Studies of the Relocation of the U.S. Embassy to Jerusalem and the Abraham Accords

1. Milad Yarahmadi: Ph.D. Candidate, Department of Regional Studies, North American Studies, Faculty of Law and Political Science, University of Tehran, Tehran, Iran

2. Sayed Hamed Mousavi*: Associate Professor, Department of Regional Studies, Faculty of Law and Political Science, University of Tehran, Tehran, Iran. Email: hamedmousavi@ut.ac.ir (Corresponding Author)

ABSTRACT

United States foreign policy toward Israel has consistently been influenced by a range of structural, security-related, and ideological factors. Among these, the evangelical movement has played a prominent and distinctive role. This study aims to explain and analyze the role of evangelicals in shaping the foreign policy of the Donald Trump administration, focusing on two significant and unprecedented developments: the relocation of the U.S. Embassy to Jerusalem and the Abraham Accords. The study employs a descriptive-analytical method, with data collected from documents, speeches, and the findings of credible scholarly research. The analysis indicates that the Trump administration aligned itself with evangelical theological discourse more closely than any previous administration and employed this discourse as an instrument for legitimizing its decisions in the Middle East. The relocation of the U.S. Embassy to Jerusalem, which had faced opposition from domestic groups and international institutions for decades, was directly associated with pressure from evangelical networks and Christian Zionist lobbying groups and was ultimately implemented under the Trump administration. Furthermore, the Abraham Accords were regarded not merely as a geopolitical agreement, but also as a response to the expectations of conservative religious groups seeking to strengthen Israel's position within the regional order. The findings demonstrate that evangelical religious ideology—including belief in biblical promises concerning Israel—transcended the realm of identity under the Trump administration and was elevated to the levels of policymaking and operational implementation. This article concludes that the relationship between foreign policy and religious beliefs during the Trump era developed into a form of strategic convergence, which will undoubtedly have long-term consequences for the geopolitical dynamics of the Middle East.

Keywords: *Evangelicals, U.S. foreign policy, Trump, Israel, relocation of the U.S. Embassy to Jerusalem, Abraham Accords.*

How to cite: Yarahmadi, M. & Mousavi, S. H. (2027). The Role of Evangelicals in the Trump Administration's Foreign Policy: Case Studies of the Relocation of the U.S. Embassy to Jerusalem and the Abraham Accords. *Comparative Studies in Jurisprudence, Law, and Politics*, 9(3), 1-24.

© 2027 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 14 April 2026

Revise Date: 13 July 2026

Accept Date: 20 July 2026

Initial Publish Date: 21 July 2026

Final Publish Date: 23 August 2027



نقش اوانجلیست‌ها در سیاست خارجی دولت ترامپ؛ نمونه‌های مورد مطالعه: انتقال سفارت به اورشلیم و پیمان ابراهیم

۱. میلاد یاراحمدی: دانشجو دکتری، گروه مطالعات منطقه‌ای، مطالعات آمریکای شمالی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران

۲. سید حامد موسوی*: دانشیار، گروه مطالعات منطقه‌ای، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. پست الکترونیک:

hamedmousavi@ut.ac.ir (نویسنده مسئول)

چکیده

سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا در ارتباط با اسرائیل همواره تحت تأثیر مجموعه‌ای از عوامل ساختاری، امنیتی و ایدئولوژیکی بوده است؛ در این میان، جریان اوانجلیستی نقشی برجسته و متمایز ایفا کرده است. هدف از این پژوهش، تبیین و تحلیل نقش اوانجلیست‌ها در جهت‌دهی به سیاست خارجی دولت دونالد ترامپ با تمرکز بر دو رخداد مهم و بی‌سابقه یعنی «انتقال سفارت آمریکا به اورشلیم» و «پیمان ابراهیم» است. روش تحقیق، توصیفی-تحلیلی و مبتنی بر گردآوری داده‌ها از طریق اسناد، سخنرانی‌ها و یافته‌های پژوهش‌های علمی معتبر است. تحلیل داده‌ها نشان می‌دهد که دولت ترامپ بیش از هر دولت پیشین به گفتمان الهیاتی اوانجلیست‌ها نزدیک شده و از آن به‌عنوان ابزاری برای مشروعیت‌سازی تصمیم‌های خود در خاورمیانه استفاده می‌کند. انتقال سفارت به اورشلیم، که از دهه‌ها پیش با مخالفت گروه‌های داخلی و نهادهای بین‌المللی روبه‌رو بود، در دولت ترامپ به‌طور مستقیم با فشار شبکه‌های اوانجلیستی و لابی‌های مسیحیت صهیونیستی پیوند خورد و به سرانجام رسید. همچنین، پیمان ابراهیم نه تنها یک توافق ژئوپلیتیکی، بلکه پاسخی به انتظارات گروه‌های دینی محافظه‌کار برای تقویت موقعیت اسرائیل در ساختار منطقه‌ای تلقی شد. یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که ایدئولوژی دینی اوانجلیست‌ها-شامل اعتقاد به وعده‌های انجیل درباره اسرائیل-در دولت ترامپ از سطح هویتی فراتر رفت و به سطح تصمیم‌سازی و عملیاتی ارتقا یافت. این مقاله نتیجه می‌گیرد که پیوند میان سیاست خارجی و باورهای دینی در دوره ترامپ به یک هم‌پوشانی راهبردی بدل شده است و این امر قطعاً در ادامه پیامدهای بلندمدتی در معادلات خاورمیانه به همراه خواهد داشت.

واژگان کلیدی: اوانجلیست‌ها، سیاست خارجی آمریکا، ترامپ، اسرائیل، انتقال سفارت به اورشلیم، پیمان ابراهیم.

نحوه استناددهی: یاراحمدی، میلاد، و موسوی، سید حامد. (۱۴۰۶). نقش اوانجلیست‌ها در سیاست خارجی دولت ترامپ؛ نمونه‌های مورد مطالعه: انتقال سفارت به اورشلیم و پیمان ابراهیم. پژوهش‌های تطبیقی فقه، حقوق و سیاست، ۹(۳)، ۲۴-۱.

© ۱۴۰۶ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۲۵ فروردین ۱۴۰۵

تاریخ بازنگری: ۲۲ تیر ۱۴۰۵

تاریخ پذیرش: ۲۹ تیر ۱۴۰۵

تاریخ چاپ اولیه: ۳۰ تیر ۱۴۰۵

تاریخ چاپ نهایی: ۱ شهریور ۱۴۰۶

در دهه‌های اخیر، نقش دین در سیاست خارجی ایالات متحده به یکی از موضوعات مهم مطالعات روابط بین‌الملل و سیاست آمریکا تبدیل شده است. برخلاف رویکردهای کلاسیکی که سیاست خارجی را صرفاً محصول محاسبات مادی، امنیتی و ژئوپلیتیک می‌دانستند، تحولات سال‌های اخیر نشان داده است که بازیگران دینی و هویتی نیز می‌توانند در فرایند تصمیم‌گیری و جهت‌گیری سیاست خارجی نقشی مؤثر ایفا کنند. در این میان، جامعهٔ اوانجلیست‌های آمریکا، به‌عنوان یکی از مهم‌ترین جریان‌های دینی-سیاسی محافظه‌کار، جایگاه ویژه‌ای در سیاست داخلی و خارجی ایالات متحده پیدا کرده است. اوانجلیست‌ها، به‌ویژه از دههٔ ۱۹۸۰ به بعد، با پیوند زدن باورهای الهیاتی خود با مسائل ژئوپلیتیک خاورمیانه، به یکی از فعال‌ترین گروه‌های تأثیرگذار بر سیاست آمریکا در قبال اسرائیل تبدیل شدند. این جریان، اسرائیل را نه تنها یک متحد استراتژیک، بلکه بخشی از تحقق وعده‌ها و پیشگویی‌های کتاب مقدس تلقی می‌کند و از همین رو، حمایت از اسرائیل را وظیفه‌ای دینی و تاریخی می‌داند.

با روی کار آمدن دونالد ترامپ در سال ۲۰۱۶، نفوذ اوانجلیست‌ها در ساختار قدرت آمریکا وارد مرحله‌ای جدید شد. ترامپ برای حفظ پایگاه اجتماعی محافظه‌کار و دینی خود، روابط نزدیکی با رهبران اوانجلیست برقرار کرد و بسیاری از مطالبات آنان را در سیاست داخلی و خارجی مورد توجه قرار داد. در این چارچوب، سیاست خاورمیانه‌ای دولت ترامپ بیش از هر دورهٔ دیگری با خواسته‌ها و اولویت‌های اوانجلیستی هم‌پوشانی پیدا کرد. تصمیم به انتقال سفارت آمریکا از تل‌آویو به اورشلیم و حمایت فعال از پیمان ابراهیم را می‌توان دو نمونهٔ برجسته از این هم‌گرایی دانست؛ دو اقدامی که نه تنها دارای ابعاد ژئوپلیتیک، بلکه واجد معانی دینی، هویتی و نمادین برای جامعهٔ اوانجلیست آمریکا بودند. انتقال سفارت آمریکا به اورشلیم، از منظر اوانجلیست‌ها، صرفاً یک تصمیم دیپلماتیک نبود، بلکه به‌عنوان به‌رسمیت‌شناختن «پایتخت ابدی اسرائیل» و تحقق بخشی از وعده‌های الهیاتی کتاب مقدس تفسیر شد. رهبران اوانجلیست طی سال‌ها از دولت‌های مختلف آمریکا خواسته بودند که اورشلیم را رسماً به‌عنوان پایتخت اسرائیل شناسایی کنند و دولت ترامپ نخستین دولتی بود که این مطالبه را عملی ساخت. در مقابل، پیمان ابراهیم نشان‌دهندهٔ شکل متفاوتی از تأثیرگذاری اوانجلیست‌ها بود؛ تأثیری که علاوه بر فشار سیاسی داخلی، شامل دیپلماسی غیررسمی، شبکه‌سازی هنجاری و تلاش برای مشروعیت‌بخشی دینی به عادی‌سازی روابط میان اسرائیل و کشورهای عربی نیز می‌شد. در این فرایند، اوانجلیست‌ها نه فقط به‌عنوان لابی‌گران داخلی، بلکه به‌عنوان کنشگران فراملی و میانجی‌گران دینی ایفای نقش کردند.

براین‌اساس، مقاله حاضر می‌کوشد نقش اوانجلیست‌های آمریکایی در سیاست خاورمیانه‌ای دولت ترامپ را با تمرکز بر دو مطالعهٔ موردی «انتقال سفارت آمریکا به اورشلیم» و «پیمان ابراهیم» بررسی کند. پرسش اصلی مقاله آن است که اوانجلیست‌ها از چه سازوکارهایی برای تأثیرگذاری بر سیاست خارجی دولت ترامپ استفاده کردند و چگونه توانستند مطالبات دینی و ایدئولوژیک خود را به بخشی از سیاست رسمی آمریکا در خاورمیانه تبدیل کنند. فرضیهٔ مقاله بر این مبنا استوار است که نفوذ اوانجلیست‌ها تنها به لابی‌گری داخلی محدود نبوده، بلکه از طریق ترکیبی از فشار سیاسی، مشروعیت‌بخشی هویتی از طریق پویش فرهنگی و همچنین دیپلماسی غیررسمی، در شکل‌دهی به سیاست خاورمیانه‌ای دولت ترامپ نقش مهمی ایفا کرده است.

مبانی فکری و ریشه‌های تاریخی جنبش اوانجلیسم: پیشاهزاره‌گرایی تقدیرگرا

اوانجلیسم در لغت به معنای بشارت است و منظور از آن بشارتی است که توسط مسیح و حواریون او به مؤمنان داده شده است. مفهوم اوانجلیسم در طول دوره‌های تاریخی و موقعیت‌های جغرافیایی مختلف، به‌طور قابل‌توجهی تکامل یافته است؛ به‌طوری‌که در ابتدا، این اصطلاح

به کل مسیحیت و مسیحیان اشاره داشت، ولی به‌مرورزمان و در طول اصلاحات تدریجی، این اصطلاح بیشتر به پروتستانیسم مرتبط شد. اصلاح‌طلبانی مانند مارتین لوتر و جان کالوین که در قرن شانزدهم، اقتدار معنوی پاپ را زیر سؤال برده و محوریت و مرکزیت ایمان، دین‌داری و رستگاری بشر را از نهاد کلیسا به کتاب مقدس منتقل کردند، از پایه‌گذاران اصلی پروتستانیسم می‌باشند (Mandaci, 2025). به‌عبارتی، آن‌ها به ارتباط مستقیم و بی‌واسطه میان انسان مؤمن و خداوند باور داشته و واسطه‌گری کلیسا و روحانیون مسیحی را امری زائد و عبث می‌پنداشتند. گرچه زادگاه و خاستگاه پروتستانیسم به اروپا و نیمه اول قرن شانزدهم برمی‌گردد، اما این برداشت نوین از مسیحیت، حدود یک قرن بعد و در ابتدای سده هفدهم، توسط پیوریتن‌ها به آمریکا نیز تسری پیدا کرد. پیوریتن‌ها پروتستان‌هایی بودند که در حداصل سال‌های ۱۶۲۹ تا ۱۶۴۳، به‌دلیل اختلافات مذهبی و با انگیزه مصون ماندن از تنش‌های سیاسی و مذهبی انگلستان و رهایی از آزار و اذیت‌های چارلز اول، پادشاه وقت بریتانیا، به نواحی شمالی آمریکا در نیوانگلند، به‌خصوص ماساچوست، مهاجرت کردند. پیوریتن‌ها به‌دنبال ایجاد جامعه‌ای پاک، اخلاق‌گرا و آرمانی بر پایه برداشت خود از آیین مسیحیت بودند. «شهری بر فراز تپه»، مدینه فاضله‌ای بود که آن‌ها در جست‌وجوی ایجاد آن بودند. پیوریتن‌ها اعتقاد داشتند که حکومت باید مطابق با آموزه‌های دینی و کتاب مقدس شکل گیرد و قوانین الهی بر شئون مختلف زندگی سیاسی و اجتماعی مردم حاکم باشد. آن‌ها آزادی مذهبی را تنها برای نشر و تبلیغ عقاید خود می‌خواستند و به سرکوب سایر عقاید می‌پرداختند. در نهایت، پیوریتن‌های مهاجر حکومت خودمختار خود را در محدوده‌ای از آمریکا که در آن ساکن بودند، بنا کردند (Mandaci, 2025).

با آغاز قرن هجدهم، میان پیوریتن‌ها و سایر مسیحیان شکافی بزرگ ایجاد شد. این شکاف، به‌ویژه با شروع بیداری بزرگ اول در ایالات متحده، به‌طور فزاینده‌ای آشکار شد. مسیحیان از پیوریتن‌ها انتقاد کرده و استدلال می‌کردند که سیستمی که آن‌ها در جامعه آمریکا ایجاد کرده‌اند، پیام واقعی مسیحیت را تحریف کرده و نتوانسته است از افراد در برابر اثرات فاسد ثروت و قدرت محافظت کند (Mandaci, 2025).

از میان پیوریتن‌ها، الهی‌دانی به نام جان‌اتان ادواردز (۱۷۰۳-۱۷۵۸) برخاست و ایده استنناگرایی را مطرح کرد. ادواردز پیشگام جنبش بیداری بزرگ اول در آمریکا بود. او گفت پادشاهی خدا در آمریکا آغاز خواهد شد و خداوند به‌طور خاص، ایالات متحده را برای این منظور مأمور کرده است (Mandaci, 2025). ادواردز از خدای عدالت صحبت به میان آورد و معتقد بود گناهان انسان موجب خشم خداوند می‌شوند و رستگاری انسان تنها از طریق ترس و بیداری وجدان نسبت به گناه و عذاب الهی حاصل می‌شود. در اواخر قرن هجدهم، جنبش بیداری بزرگ دوم آغاز و تا اواسط قرن نوزدهم ادامه پیدا کرد. چارلز فینی (۱۷۹۲-۱۸۷۵)، کشیش پروتستان آمریکایی، یکی از اصلی‌ترین و شاخص‌ترین رهبران این جنبش در نیمه اول قرن نوزدهم بود. به گفته فینی، رستگاری انسان نتیجه اراده خدای خشمگین ادواردز نیست و نجات و سعادت بشر به خود او واگذار شده است. از نظر او، دستیابی به فیض الهی، نه از طریق آسمان و به‌وسیله خداوند، بلکه در زمین و به‌وسیله انسان حاصل می‌گردد. فینی معتقد بود که مسیحیان خود می‌بایست دست‌به‌کار شده و جامعه خود را اصلاح کنند (Hadden, 1987). به‌عبارتی دیگر، روایت اختیارگرایی فینی از مسیحیت، پاسخی به جبرگرایی ادواردز بود. هدف جنبشی که فینی پروتستان‌مذهب غیرپیوریتن پایه‌گذاری کرد، رسیدن به «هزاره» بود. منظور از هزاره، دوره‌ای هزارساله از صلح و عدالت است که در آن، سراسر جهان بر مدار قوانین مسیحیت اداره خواهد شد و در چنین جهانی، همگان مسیحی خواهند بود. به دیگر عبارت، فینی معتقد بود که بازگشت دوباره مسیح از آسمان به زمین، پاداش شایستگی‌هایی است که مسیحیان می‌بایست از خود در جهت ساختن انسانی پاک و در تراز کتاب مقدس و جامعه‌ای آرمانی نشان

دهند. او معتقد بود جهانی آکنده از تاریکی و تباهی نمی‌تواند میزبان مسیح باشد و لذا مرحله تطهیر و شکوفایی معنوی و مادی دنیا می‌بایست توسط مسیحیان و از طریق «انسان‌سازی» و «جامعه‌سازی» انجام پذیرد تا در نتیجه آن، جهان صلاحیت متبرک و مستفیض شدن از وجود حضرت مسیح را پیدا کند. این دیدگاه به پشاهزاده‌گرایی شهره گشت و به تدریج به جریان اصلی در مذهب پروتستان تبدیل شد (Mandaci, 2025).

پشاهزاده‌گرایان رویکردی مثبت‌اندیشانه و خوش‌بینانه به سیر تحولات و تطورات تاریخی دارند. در جریان بیداری بزرگ اول در قرن هجدهم، نگرش پشاهزاده‌گرایی تقویت شد. در این دوره، بسیاری از مبلغان پروتستان مذهب مسیحیت معتقد بودند که بشریت می‌تواند با پیشرفت معنوی و اخلاقی خود، عصر طلایی مسیحی را ایجاد کند و در نهایت، به بازگشت دوباره مسیح در پایان این دوره طلایی هزارساله کمک نماید. به عبارتی، پشاهزاده‌گرایان مسیح را نه منجی و مصلح، بلکه تکمیل‌کننده اصلاحات مؤمنان و ارمغان‌آورنده غایت عدالت و ارزش‌های اخلاقی می‌دانند. در قرن نوزدهم نیز، جریان فکری پشاهزاده‌گرایی همچنان به صورت گسترده‌ای در میان پروتستان‌های آمریکایی غالب بود و جریان رقیب، موسوم به پیشاهزاده‌گرایی، به عنوان یک جریان فکری حاشیه‌ای، در اقلیت محض به سر می‌برد. این دوران با اعتقاد به اصلاحات اجتماعی، مانند لغو برده‌داری، جنبش‌های اخلاقی و گسترش آموزش دینی همراه بود و مبلغان «انجیل اجتماعی» دیدگاه خود را حول این ایده شکل دادند که مسیحیان ابتدا باید در تحول اخلاقی جامعه نقش‌آفرینی کنند تا «سلطنت هزارساله» به تدریج تحقق یابد و بعد از هزار سال اصلاحات اخلاقی، توسعه مادی و فراگیر شدن صلح و عدالت در سراسر کره زمین، جهان را آماده ورود به آخرین مرحله خود پیش از برقراری قیامت، یعنی بازگشت مسیح، کنند و در این دوره، یعنی دوران حکمرانی جهانی حضرت مسیح، بشریت به نقطه کمال خود خواهد رسید. در اواخر قرن نوزدهم، این خوش‌بینی پشاهزاده‌گرایان با چالشی جدی مواجه شد. جنگ داخلی در آمریکا، رشد فزاینده صنعت در این کشور و به وجود آمدن جریان سرمایه‌داری و متعاقب آن، گسترش شکاف طبقاتی، بحران‌های اقتصادی و رشد علم‌گرایی و عقل‌گرایی سکولار، از جمله دلایلی بودند که باعث افول جریان پشاهزاده‌گرایی و متعاقباً اوج‌گیری جریانی تحت عنوان «پشاهزاده‌گرایی» در میان مسیحیان آمریکایی شد. پشاهزاده‌گرایان خود به دو گروه بزرگ «پشاهزاده‌گرایی تاریخی» و «پشاهزاده‌گرایی تقدیری» تقسیم می‌شوند. تفاوت اصلی این دو نحله فکری در ارتباط با اسرائیل در این نکته است که پشاهزاده‌گرایان تاریخ‌گرا، علی‌رغم داشتن نگاهی آخرالزمانی به تحولات سیاسی، نقشی محوری برای اسرائیل قائل نیستند؛ این در حالی است که پشاهزاده‌گرایان تقدیرگرا، اسرائیل را مرکز ثقل تمرکز و تحلیل خود در سیاست خارجی آمریکا می‌دانند و اصلی‌ترین حامی اسرائیل در میان تمامی گروه‌های سیاسی و مذهبی در آمریکا می‌باشند. الهیات تقدیرگرایی که از اوایل قرن نوزدهم به یک مکتب الهیاتی در آمریکا تبدیل شد، امروزه شاخه اصلی جنبش اوانجلیسم را شکل داده است (Özcelik & Okur, 2021).

تولد الهیات پشاهزاده‌گرایی تقدیری را باید در افکار و آثار جان نلسون داری (۱۸۰۰-۱۸۸۲) و سازمان‌دهی و نظام‌مند شدن آن را باید در افکار و آثار سایروس اسکوفیلد (۱۸۴۳-۱۹۲۱) ردیابی کرد. داری، الهی‌دان و کشیش بریتانیایی، و اسکوفیلد، الهی‌دان و کشیش آمریکایی، اسرائیل را در کانون تحلیل آخرالزمانی خود قرار داده‌اند. «انجیل مرجع اسکوفیلد» که در سال ۱۹۰۹ توسط وی به رشته تحریر درآمد و توسط انتشارات آکسفورد منتشر شد و میلیون‌ها نسخه از آن به فروش رسید، امروزه برای اوانجلیست‌های آمریکایی حکم کتاب مقدس را دارد. به تعبیری می‌توان گفت، کتاب اسکوفیلد مرجع و مرام‌نامه دینی-سیاسی مسیحیان اوانجلیست پشاهزاده‌گرای تقدیرگرای حامی اسرائیل در آمریکا می‌باشد. خلاصه باورهای اوانجلیست‌های تقدیرگرا، طبق آموزه‌های داری و اسکوفیلد، این است که در آخرالزمان، یهودیان به ارض

موعود-فلسطین-بازخواهند گشت، تشکیل دولت داده، معبد سوم را بازسازی کرده، در نبرد آخرالزمانی آرماگدون به جنگ با ضدمسیح رفته و در اثنای این جنگ، مسیح بازخواهد گشت و سلطنت هزارساله خود را به پایتختی اورشلیم برقرار خواهد کرد. به عبارت دیگر، فصل اختلاف پیشاهزاره‌گرایان با پساهزاره‌گرایان در این نکته است که پیشاهزاره‌گرایان معتقدند که نیازی نیست مسیحیان جهان را میزبان صلح، عدالت و ارزش‌های اخلاقی کنند، چراکه این امر ممکن و میسر نیست و وظیفه اصلی مسیحیان تنها این است که با حمایت از دولت اسرائیل، شرایط را برای مداخله الهی آماده کنند و اجازه ندهند مسیر تاریخ و تحولات دچار اعوجاج و انحراف گردد که اگر این اتفاق رخ دهد، بازگشت مسیح و اعتلای مسیحیان به تأخیر خواهد افتاد. پساهزاره‌گرایان به جهانی آباد و زیست اخلاقی هزارساله بشریت، پیش از بازگشت مسیح، باور دارند و پیشاهزاره‌گرایان، اعم از تقدیری و تاریخی، به بازگشت مسیح و سلطنت هزارساله وی، پس از دورانی طولانی از رنج، محنت و مشقت بشر، باور دارند (Mandacı, 2025).

آنچه مرور شد، سیر مبانی فکری و تحولات تاریخی-دینی مسیحیت و تبیین چرایی حمایت قاطبه مطلق اوانجلیست‌های آمریکایی از دولت اسرائیل می‌باشد. گذر از دالان تاریخ مسیحیت، امروز ما را به این پیام می‌رساند که برای بخش قابل توجهی از اوانجلیست‌ها، امنیت اسرائیل به اندازه امنیت آمریکا حائز اهمیت می‌باشد؛ چراکه فارغ از مؤلفه‌های سکولار و ملاحظات ژئوپلیتیکی، ایمان و اعتقادات دینی آنان نیز در گرو حمایت از حیات و امنیت اسرائیل می‌باشد. تشکیل اسرائیل در ۱۹۴۸، امید اوانجلیست‌ها را برای بازگشت مسیح افزایش داد. آمار می‌گوید ۵۸ درصد از اوانجلیست‌های سفیدپوست معتقدند که حضرت مسیح تا سال ۲۰۵۰، قطعاً یا احتمالاً، به زمین بازخواهد گشت (Rosenberg, 2017). طبق آمار، ۸۰ درصد از اوانجلیست‌ها معتقدند که خداوند اسرائیل (فلسطین اشغالی) را برای همیشه به ملت یهود اعطا کرده است. ۶۳ درصد از اوانجلیست‌ها نیز دلیل اصلی حمایت خود از اسرائیل را همین موضوع می‌دانند. همچنین، ۸۰ درصد از اوانجلیست‌ها بر این باور هستند که تأسیس اسرائیل در ۱۹۴۸، در راستای تحقق پیشگویی‌ها و وعده‌های کتاب مقدس است. ضمن آنکه ۶۹ درصد از اوانجلیست‌ها نیز معتقدند که ملت یهود نسبت به سرزمین اسرائیل دارای حق تاریخی می‌باشد (Rosenberg, 2017).

این آمارها گواهی متقن و محکم از اهمیت اسرائیل برای اوانجلیست‌ها است. حمایت اوانجلیست‌ها از اسرائیل، طبق برداشت آنان از کتاب مقدس، ریشه‌ای کاملاً انجیلی دارد. براین اساس، اوانجلیست‌های پیشاهزاره‌گرای تقدیرگرا اساساً به دو شکل «تکلیفی» و «پیشگویی»، حمایت خود از اسرائیل را توجیه می‌کنند. نخست، تکلیفی است که خداوند در وعده خود به ابراهیم بر عهده پیروان او نسبت به ملت یهود گذارده است. آنجا که در کتاب سفر پیدایش-از کتاب‌های عهد قدیم و مقدس برای یهودیان و مسیحیان-می‌گوید: «او (خداوند) هرکس که ملت یهود را یاری کند، یاری خواهد کرد و هرکس با آن‌ها دشمنی کند، او با آن‌ها دشمنی خواهد کرد» (سفر پیدایش: باب ۱۲، آیه ۳). طبق این آیه از کتاب مقدس، ملت یهود جایگاه ویژه‌ای نزد خداوند دارد و حمایت از کشور یهود، یکی از اساسی‌ترین تعهداتی است که هر مؤمن واقعی به آیین مسیحیت باید به آن پایبند باشد (Bird, 2013). به عبارتی و طبق اعتقادات دینی بسیاری از اوانجلیست‌ها، حمایت از اسرائیل تکلیف شرعی و وظیفه‌ای است که خداوند برای آنان مقدر و مقرر کرده است. دوم، تأکید پیشگویی‌های کتاب مکاشفه-یکی از کتاب‌های عهد جدید و مقدس برای مسیحیان-در ارتباط با آخرالزمان و بازگشت دوباره مسیح و آغاز عصر طلایی سلطنت هزارساله او است. اساساً مفهوم «هزاره»، برگرفته از همین پیشگویی ذکرشده در کتاب مکاشفه است. «او ابلیس را گرفت و برای هزار سال در بند کرد» (مکاشفه یوحنا: باب ۲۰، آیه ۲). «و تخت‌هایی را دیدم و کسانی بر آن‌ها نشسته بودند که قدرت دآوری به ایشان داده شده بود. آنان زنده شدند و با مسیح، هزار سال حکومت کردند» (مکاشفه یوحنا: باب ۲۰، آیه ۴). «سایر مردگان زنده نشدند تا آنکه هزار سال به پایان رسید. این رستاخیز نخستین است»

(مکاشفه یوحنا: باب ۲۰، آیه ۵). «خوشا به حال آنان که مقدس‌اند که در رستخیز نخستین سهم دارند. آنان کاهنان خدا و مسیح خواهند بود و با او هزار سال سلطنت خواهند کرد» (مکاشفه یوحنا: باب ۲۰، آیه ۶).

در مجموع، باید گفت آنچه مشخص و مبرهن است، این است که اشاره کتاب مقدس به مدت و وسعت پادشاهی مسیح باعث رواج پیدا کردن اصطلاح «هزاره» و ترسیم عصر طلایی حکمرانی مسیحیان بر سراسر جهان در میان مسیحیان موعودگرا شده است. از این رو، «هزاره‌گراها» افرادی هستند که به اجرای پیشگویی‌های مربوط به سلطنت هزارساله مسیحیان اعتقاد دارند. براساس این تفسیر از کتاب مقدس، آن‌ها معتقدند که خداوند تاریخ بشر را به دوره‌های زمانی مختلف تقسیم می‌کند که در هر دوره، ادیان یا باورهای مختلفی غالب و حاکم بوده‌اند. این دوره‌ها منعکس‌کننده برنامه خدا برای بشریت هستند که یک جدول زمانی کلی از پیشگویی‌ها را مطابق با باورهای الهیاتی هزاره‌گراها نشان می‌دهند که مهم‌ترین بخش از این جدول زمانی به ملت برگزیده بودن یهودیان برمی‌گردد؛ موهبتی که طبق باور هزاره‌گراها توسط خداوند به آن‌ها داده شده است (Leonard, 2010). مسیحیان در طول تاریخ خود معتقد بوده‌اند که وعده‌های خداوند به ابراهیم در تنخ باید به صورت تمثیلی و نه تحت‌اللفظی تفسیر شوند. از نظر آنان، عبارت «فرزندان ابراهیم» که در کتاب مقدس آمده است، نه تنها به یهودیان، بلکه به همه مؤمنان اشاره دارد و در این تفسیر تمثیلی، «سرزمین موعود» به عنوان «ضمانت بهشت» تفسیر شده است که خداوند فقط به مؤمنان عطا می‌کند؛ ضمانتی که خود نیز در گرو حمایت از دولت اسرائیل است.

انتقال سفارت به اورشلیم: ترامپ در محاصره اوانجلیست‌ها

مواضع و دیدگاه‌های ترامپ در موضوعات مختلف، علی‌رغم اشتراکات و تشابهات نسبتاً زیاد با اوانجلیست‌ها، لزوماً با مواضع و دیدگاه‌های این گروه دینی-سیاسی هم‌سو نیست. ترامپ با شعار «اول آمریکا» وارد کارزار انتخابات ۲۰۱۶ شد. از همین شعار پیدا است که او چندان میلی به دخالت گسترده در اوضاع خاورمیانه ندارد. مؤیداتی نیز برای این امر وجود دارد؛ برای نمونه، یکی از نزدیکان ترامپ به آدام انتوس، خبرنگار سابق مجله نیویورکر و حال حاضر نیویورک تایمز، گفته بود که خاورمیانه برای ترامپ هرگز جذابیت نداشته است و ترامپ در همان ابتدا علاقه چندانی به دخالت در موضوعات این منطقه راهبردی نداشته و عمده تمرکز خود را بر مسائل داخلی آمریکا قرار داده است (Entous, 2018). بر همین اساس، ترامپ از همان ابتدا وعده‌ای رسمی مبنی بر انتقال سفارت آمریکا به اورشلیم نداد و سعی کرد خود را بی‌طرف جلوه دهد، اما فشارها و لابی‌های گسترده اوانجلیست‌ها بالاخره کارگر افتاد و اوانجلیست‌ها در نهایت، قول انتقال سفارت به اورشلیم را در ایام پیش از انتخابات از ترامپ گرفتند. لذا می‌توان گفت، موضع ترامپ نسبت به انتقال سفارت ایالات متحده آمریکا در اسرائیل از تل‌آویو به اورشلیم موضعی دوگانه بود؛ در ابتدا، امتناع از تعهد و در ادامه، دادن تعهد. براین اساس، ترامپ حدوداً یک سال پیش از انتخابات، در دسامبر ۲۰۱۵، در همایش ائتلاف یهودیان جمهوری خواه در واشینگتن و در پاسخ به این پرسش که در صورت پیروزی در انتخابات، آیا این گام مهم و تاریخی انتقال سفارت به اورشلیم را برمی‌دارد یا خیر، گفت او نمی‌تواند در این باره به اوانجلیست‌ها و سایر موافقان این موضوع تعهد و ضمانت دهد و باید صبر کرد و دید در آینده فعل و انفعالات به چه صورت خواهد بود (Entous, 2018). ترامپ همچنین دو ماه بعد، در فوریه ۲۰۱۶ و این بار صریح‌تر از قبل، اعلام کرد که در مناقشه اسرائیل و فلسطین موضع بی‌طرفانه‌ای اتخاذ خواهد کرد و همچنان از پذیرش رسمی انتقال سفارت به اورشلیم امتناع کرد (Hensch, 2016). این دو داده اخیر نشان‌دهنده موضع رسمی، اعلامی و اولیه ترامپ نسبت به انتقال سفارت در پیش از انتخابات ۲۰۱۶ است. اما این همه ماجرا نیست. ترس ترامپ به جهت از دست دادن حمایت اوانجلیست‌ها در انتخابات باعث شد که او در همان ابتدا نیز، در برخی جلسات خصوصی، به حامیان اوانجلیست خود این تعهد را، هرچند به شکل غیررسمی،

بدهد. به عبارتی، ترامپ در ابتدا، نه در سخنرانی‌ها و همایش‌های رسمی، بلکه در جلسات خصوصی گفته بود که حاضر است این اقدام مهم را برای جلب رضایت و حمایت حامیان محافظه‌کار و اوانجلیست خود انجام دهد. به عنوان مثال، دیوید برودی، روزنامه‌نگار اوانجلیست، گفت ترامپ در همان اوایل ۲۰۱۶ به او گفته است که او ۱۰۰ درصد با انتقال سفارت موافق است (Hensch, 2016).

با گسترش فشارها بر ترامپ از ناحیه اوانجلیست‌ها، عدم موضع صریح ترامپ و گفتمان مبهم و دوپهلوی ابتدایی وی در ارتباط با انتقال سفارت، به تدریج به موضع صریح وی مبنی بر موافقت او با به رسمیت شناختن اورشلیم به عنوان پایتخت اسرائیل تغییر پیدا کرد. براین اساس، ترامپ در سپتامبر ۲۰۱۶ و تنها دو ماه پیش از برگزاری انتخابات و در دیدار خود با بنیامین نتانیاها، نخست‌وزیر اسرائیل، گفت: «اورشلیم بیش از ۳۰۰۰ سال است که پایتخت ابدی قوم یهود بوده است». او اعلام کرد که در دولت او، ایالات متحده تصمیم کنگره را که خواستار به رسمیت شناختن اورشلیم به عنوان پایتخت دولت اسرائیل توسط ایالات متحده است، تأیید و اجرا خواهد کرد. مرور مواضع ترامپ نشان می‌دهد هر قدر روز انتخابات نزدیک‌تر می‌شد، لحن وی در جهت راضی کردن اوانجلیست‌ها نیز قاطع‌تر می‌شد. در نهایت، ترامپ پیش از انتخابات وعده داد و گفت پس از تصدی این سمت، سفارت آمریکا را به سرعت به اورشلیم منتقل خواهد کرد (Hensch, 2016).

اما دقیقاً چه فعل و انفعالاتی رخ داد که تصمیم ترامپ را از بی‌طرفی در ابتدا و امتناع از دادن وعده انتقال سفارت، به پذیرش این امر و دادن وعده تغییر داد؟ واقعیت امر این است که بعد از امتناع اولیه ترامپ، جامعه اوانجلیست‌های آمریکا و بالاخص رهبران برجسته آن، احساس خطر کرده و تصمیم گرفتند با همت و حمیت بیشتری، به نفع اسرائیل وارد عمل شده و با بهره‌برداری حداکثری از کارت حمایت خود از ترامپ در انتخابات، سعی در تأثیرگذاری بر تصمیم ترامپ داشته باشند. براین اساس، چند ماه قبل از اعلام ترامپ مبنی بر انتقال سفارت، اوانجلیست‌های طرفدار اسرائیل مبارزات خود را تشدید کردند. طبق گزارش‌ها، ۱۳۵ هزار عضو گروه لابی صهیونیستی-اوانجلیستی «مسیحیان متحد برای اسرائیل»، ایمیل‌هایی را به کاخ سفید ارسال کرده و از ترامپ خواستند که با انتقال سفارت موافقت کند. جدا از اعضا، رهبران اوانجلیست نیز شخصاً با مقامات دولتی دیدارهای مستمر و گفت‌وگوهای مفصلی را ترتیب دادند. جانی مور، عضو برجسته شورای مشاوران اوانجلیست ترامپ، بعدها اعلام کرد که رئیس‌جمهور بدون فشار آن‌ها حاضر نبود که با این موضوع موافقت کند و این فشار و لابی سنگین آن‌ها بود که ترامپ را مجاب به انجام این عمل کرد. مور این لابی سنگین را روزانه عنوان کرده و می‌گوید تقریباً هر روز یک چهره برجسته اوانجلیست در کاخ سفید حضور داشته و این موضوع بارها و بارها میان آنان و دولت‌مردان مطرح شده است. مایک ایوانز، یکی دیگر از رهبران و مشاوران برجسته اوانجلیست ترامپ که از قضا خود نیز تبار یهودی دارد، این گونه اذعان می‌دارد که به غیر از لابی‌های پرفشار و دائمی اوانجلیست‌ها، نمی‌توان دلیل دیگری را برای تن دادن و تسلیم شدن ترامپ جهت انتقال سفارت آمریکا به اورشلیم متصور بود (Hoffman, 2018).

به غیر از جلسات پیوسته، رهبران اوانجلیست مشخصاً سه نامه نیز به ترامپ ارسال کردند. نخست، بیش از ۶۶۰ نفر از رهبران اوانجلیست، چند روز قبل از انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکا در سال ۲۰۱۶، نامه‌ای را به ترامپ ارسال کردند. آن‌ها در این نامه از ترامپ خواستند که با پنج اصل مدنظر آنان در حمایت از اسرائیل موافقت کند. یکی از این پنج مورد، انتقال سفارت ایالات متحده به اورشلیم بود. ترامپ در پاسخ به این نامه قول مساعد داد تا بتواند پیش از انتخابات، حمایت آن‌ها را برای خود داشته باشد. پس از پیروزی ترامپ در انتخابات مذکور، ۵۹ نفر از همین رهبران دومین نامه خود را در ماه می ۲۰۱۷ به ترامپ ارسال کردند و از او خواستند که قانون سفارت اورشلیم مصوب ۱۹۹۵ را اجرا کند. آن‌ها استدلال کردند که با اجرای این قانون، ترامپ به وعده انتخاباتی خود عمل خواهد کرد. آن‌ها گفتند که او با هم‌سو کردن

اقدامات آمریکا با قوانین ایالات متحده، شفافیت اخلاقی ایجاد خواهد کرد و به «دوپهلوگویی آمریکا» پایان خواهد داد. نویسندگان خاطرنشان کردند که این اقدام، این پیام را مخابره خواهد کرد که ایالات متحده به قوی‌ترین و تنها متحد دموکراتیک خود در خاورمیانه وفادار خواهد بود. در میان نویسندگان، گری بائر، صهیونیست مسیحی کهنه‌کار و یکی از مشاوران اوانجلیست ترامپ، و جان هاگی، بنیان‌گذار سازمان مسیحیان متحد برای اسرائیل، حضور داشتند. هاگی اعلام کرد ترامپ به دلیل اینکه تنها نامزدی است که اسرائیل را تکریم و از آن قاطعانه دفاع می‌کند، مورد حمایت اوانجلیست‌ها قرار گرفته است. وی اظهار داشت که ۶۰ میلیون اوانجلیست منتظر هستند تا ببینند آیا ترامپ به وعده خود برای انتقال سفارت عمل خواهد کرد یا خیر. هاگی این موضوع را چندین بار در جلسات خصوصی خود با ترامپ مطرح کرد و همچنین درباره آن با مایک پنس، معاون رئیس‌جمهور، که خود نیز یک اوانجلیست و از حامیان سرسخت به رسمیت شناختن اورشلیم به عنوان پایتخت اسرائیل بود، صحبت کرد (Spector, 2019).

یک سال پس از انتخابات، رهبران اوانجلیست محافظه‌کار مسیحی برای سومین بار به ترامپ نامه نوشتند و او را دوباره به انتقال سفارت ترغیب کردند. در این نامه، بائر و سه نفر دیگر دلایل ژئوپلیتیکی دیگری را ذکر کردند. آن‌ها هشدار دادند که زمان برای این انتقال روبه‌تمام است. آن‌ها گفتند اگر ترامپ اکنون اقدامی نکند، ممکن است هرگز این اتفاق نیفتد. علاوه بر این، آن‌ها افزودند که برای دهه‌ها صلحی بین اسرائیل و فلسطین برقرار نخواهد شد. این اتفاق، یعنی صلح اسرائیل و فلسطین، تنها زمانی رخ خواهد داد که تشکیلات خودگردان فلسطین از تحریک خشونت علیه اسرائیل دست بردارد و مردم فلسطین را برای صلح آماده کند و این امر، به زعم آنان، مدت زیادی طول خواهد کشید. درعین حال، آن‌ها استدلال کردند که آمریکا باید پیوندهای خود را با اسرائیل، به عنوان تنها دموکراسی واقعی در خاورمیانه و دولتی که ارزش‌های ما را به اشتراک می‌گذارد و بزرگ‌ترین متحد ما در منطقه است، تقویت کند. آن‌ها با این استدلال که فقط یک اسرائیل آزاد و دموکراتیک می‌تواند از اماکن مقدس مسیحی و یهودی محافظت کند، نامه را به پایان رساندند. سوزان مایکل، مدیر آمریکایی سفارت بین‌المللی مسیحیان، خاطرنشان کرد که افراط‌گرایان مسلمان، مسیحیان را در کشورهای خاورمیانه هدف قرار می‌دهند و اعضای شاخه فتح از تشکیلات خودگردان فلسطین نیز به اماکن مقدس یهودیان بی‌احترامی می‌کنند. دیوید پارسونز، معاون رئیس سفارت بین‌المللی مسیحیان، بعدها اضافه کرد که تنها اسرائیل است که از آزادی دسترسی به اماکن مقدس و آزادی عبادت برای همگان محافظت خواهد کرد. او گفت: «سابقه فلسطینی‌ها در این مسائل وحشتناک است». این نامه با نامیدن اورشلیم به عنوان «پایتخت هرگز تقسیم‌نشده اسرائیل» و مشخص کردن مکان‌هایی همچون اورشلیم باستانی ذکر شده در کتاب مقدس، کوه معبد و کوه زیتون، که بیشترین اهمیت را برای حفاظت داشتند، به پایان رسید (Spector, 2019).

این تلاش‌ها، اعم از جلسات مکرر و مستمر رهبران اوانجلیست با مقامات دولتی، ایمیل‌های اوانجلیست‌ها و همچنین نامه‌های سه‌گانه رهبران اوانجلیست، مضاف بر فعالیت‌های گسترده تبلیغاتی و رسانه‌ای، در نهایت به ثمر نشست و ترامپ در ۶ دسامبر ۲۰۱۷، به طور رسمی، اورشلیم را به عنوان پایتخت اسرائیل به رسمیت شناخت. این اقدام، برخلاف نزدیک به هفت دهه سیاست خارجی آمریکا که از انجام این عمل استنکاف می‌کرد، صورت گرفت (Pappas, 2017). ترامپ پس از به رسمیت شناختن اورشلیم به عنوان پایتخت اسرائیل گفت: «امروز بالاخره ما به این امر بدیهی اعتراف می‌کنیم که اورشلیم پایتخت اسرائیل است». وی افزود: «به رسمیت شناختن اورشلیم گامی دیرینه برای پیشبرد روند صلح است» (Landler, 2017). دو ماه بعد و در ۲۳ فوریه ۲۰۱۸، وزارت خارجه آمریکا اعلام کرد که سفارت جدید این کشور در اورشلیم سه ماه آینده و در ماه می رسماً بازگشایی خواهد شد (Cortellessa, 2018). اتفاقی که در نهایت رخ داد و در روز دوشنبه، ۱۴ می ۲۰۱۸، مصادف با هفتادمین سالگرد استقلال اسرائیل، موسوم به روز نکبت، در مراسمی با حضور ۸۰۰ مهمان، سفارت‌خانه جدید آمریکا در اورشلیم

افتتاح شد. اقدامی که با مخالفت مجامع بین‌المللی و حتی بسیاری از متحدان آمریکا مواجه شد و مضافاً و مشخصاً، خشم فلسطینیان را نیز برافروخت. در جریان اعتراضات گسترده ساکنان غزه به این تصمیم جنجالی و بحث‌برانگیز و به گفته وزارت بهداشت غزه، ۵۵ نفر از فلسطینی‌ها کشته و ۲۷۷۰ نفر نیز زخمی شدند (Chappell, 2018).

در پایان این بخش باید گفت، رصد ردپای اوانجلیست‌ها در این تصمیم تاریخی انکارناپذیر است. این تصمیم در محافل سیاسی و علمی انعکاس بسیاری داشت؛ انعکاسی که غالباً اوانجلیست‌ها را به عنوان مسبب اصلی این مهم نشانه رفت. در همین رابطه، یکی از مقامات با سابقه سرویس خارجی آمریکا که سال‌ها در اسرائیل خدمت کرده بود، تأکید کرد که تنها انگیزه ترامپ در اتخاذ موضع جدید خود درباره اورشلیم، تأیید دیدگاه‌های اوانجلیست‌ها و جلب نظر ۵۰ تا ۶۰ میلیون رأی آن‌ها بود. جاناتان دی‌سارنا، متخصص تاریخ یهودیان آمریکا، نیز اذعان می‌دارد ترامپ عمدتاً برای جلب رضایت مسیحیان محافظه‌کار این اقدام را انجام داد. وی بیان می‌دارد که ترامپ، نه به‌خاطر یهودیان، بلکه به‌خاطر ده‌ها میلیون اوانجلیست این اقدام را انجام داده است. آرون دیوید میلر، متخصص خاورمیانه، نیز می‌افزاید که ترامپ بیش از هر رئیس‌جمهور دیگری در آمریکا، در رابطه با اسرائیل، تابع سیاست‌های داخلی، به‌ویژه در رابطه با حمایت اوانجلیست‌ها است. میلر می‌گوید سیاست خارجی در این موضوع نقشی نداشته و دلیل این تصمیم را باید در سیاست داخلی آمریکا و ملاحظات ترامپ با اوانجلیست‌ها جست‌وجو کرد (Spector, 2019). همچنین، پمپئو، وزیر امور خارجه وقت دولت ترامپ، که خود نیز یک اوانجلیست متعصب است، ضمن اشاره به این تصمیم، به اقوال دینی و ایمان انجیلی خود نیز اشاره کرد. وی که در یک کنفرانس و در میان اوانجلیست‌ها در آیووا شرکت کرد، اذعان داشت که دولت ترامپ بیش از هر دولت دیگری در تاریخ آمریکا از اسرائیل حمایت کرده است. او در جهت تصدیق این ادعای خود، به تصمیم دولت ترامپ در انتقال سفارت به اورشلیم اشاره کرد (Rosenberg, 2020).

به‌هرسوی، تصمیم ترامپ برای اوانجلیست‌هایی که معتقدند اسرائیل باید به‌عنوان اولین قدم برای «بازگشت دوباره مسیح»، کنترل کامل اورشلیم را در دست داشته باشد، حرکتی بسیار مطلوب قلمداد شده است؛ زیرا این امر، به باور اوانجلیست‌ها، خود بخشی مهم از «نقشه خداوند» و یکی از پیشگویی‌های کتاب مقدس است. در همین راستا، رابرت جفرس، یکی از مشاوران اوانجلیست ترامپ، گفته است که اورشلیم در طول تاریخ مورد توجه یهودیان و مسیحیان و سنگ‌بنای پیشگویی‌های کتاب مقدس بوده است. سایر اوانجلیست‌ها نیز، با توصیف این تصمیم ترامپ به‌عنوان «پیشگویی محقق‌شده کتاب مقدس»، از آن استقبال باشکوهی به عمل آوردند (Burke, 2017). اما شاید بتوان تیر خلاص اثبات تحت‌تأثیر قرار گرفتن ترامپ از ناحیه اوانجلیست‌ها در موضوع انتقال سفارت آمریکا به اورشلیم را در اعتراف خود ترامپ ردیابی کرد. ترامپ، دو سال بعد از آن تصمیم تاریخی، در سخنرانی خود در یک تجمع در ویسکانسین در سال ۲۰۲۰ گفت که این تصمیم را برای خوشامد و رضایت اوانجلیست‌ها اتخاذ کرده است (Jones, 2020).

پیمان ابراهیم: اوانجلیست‌ها، تسهیل‌گر طرح صلح منطقه‌ای ترامپ

پیمان ابراهیم به مجموعه‌ای از توافق‌نامه‌هایی گفته می‌شود که میان اسرائیل و چند کشور عربی، با هدف عادی‌سازی روابط دیپلماتیک و در دولت اول ترامپ منعقد شده است و در دولت دوم ترامپ نیز، مذاکرات برای پیوستن چند کشور عربی و اسلامی جدید، از جمله عربستان، سوریه و لبنان، ادامه دارد. اصطلاح «ابراهیم» به گفت‌وگو میان پیروان ادیان ابراهیمی، یعنی یهود، مسیحیت و اسلام، اشاره دارد؛ گفت‌وگوهایی که به دنبال تقویت فرهنگ تسامح و مدارا و تلاش به منظور برقراری صلح می‌باشد. این اصطلاح اولین بار در جریان امضای توافق‌نامه عادی‌سازی روابط بین امارات و بحرین (نماد اسلام) با اسرائیل (نماد یهود) و با میانجی‌گری آمریکا (نماد مسیحیت) مورد استفاده قرار گرفت.

توافق‌نامه‌هایی که برای نخستین بار میان اسرائیل با امارات و بحرین، به میزبانی کاخ سفید، در ۱۵ سپتامبر ۲۰۲۰ امضا شد. همچنین، در ۲۳ اکتبر ۲۰۲۰، ترامپ عادی‌سازی روابط میان سودان و اسرائیل را اعلام کرد و در ادامه، در ۱۰ دسامبر ۲۰۲۰ نیز ترامپ از پیوستن مراکش به گفت‌وگوهای صلح خبر داد (Enab, 2025).

ارتباط پنهانی میان اسرائیل و کشورهای جنوب خلیج فارس که برای چندین سال ادامه داشت، توسط دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا، در ۱۳ آگوست ۲۰۲۰، با توافقی که پیشنهاد آغاز روابط رسمی بین امارات متحده عربی و اسرائیل را می‌داد، علنی شد. امارات پس از مصر (۱۹۷۹) و اردن (۱۹۹۴)، سومین کشور عربی است که اسرائیل را به رسمیت می‌شناسد. این توافق شامل تعلیق طرح‌های الحاق در کرانه باختری توسط اسرائیل بوده و اعلام می‌دارد که تلاش‌های صلح در منطقه را بهبود خواهد بخشید. این توافق، مضاف بر بازگشایی سفارت و همکاری‌های دیپلماتیک، متضمن مجموعه‌ای از همکاری‌ها در حوزه‌هایی مانند گردشگری، آموزش، تجارت و امنیت نیز می‌باشد (Landau, 2020). در سالیان اخیر و در مقایسه با سایر کشورهای خلیج فارس، روابط اسرائیل با امارات متحده عربی آشکارتر و جامع‌تر بوده است. از مدت‌ها پیش از پیمان صلح و آغاز روابط رسمی، تماس‌هایی در سطوح بالا میان آن‌ها به امری عادی تبدیل شده بود. به‌عنوان مثال، پس از امضای برجام در سال ۲۰۱۵، نتانیاهو در همان سال با رهبران امارات در قبرس دیدار کرد تا درباره چگونگی مبارزه با ایران تبادل‌نظر کنند (Entous, 2018). همچنین، در دسامبر ۲۰۱۹، ایالات متحده میزبان یک نشست سه‌جانبه مخفی بود که در آن، یک پیمان عدم تجاوز میان کشورها مورد بحث قرار گرفت که این نشست نیز عمدتاً با هدف هماهنگی بین اسرائیل و امارات علیه ایران برگزار شد (Landau, 2020). اگرچه وجود چنین روابطی با اسرائیل در افکار عمومی و پیش از عادی‌سازی رسمی، چندان توسط رسانه‌ها و تحلیلگران برجسته نشد، اما در فضای داخلی امارات، ارتباط با اسرائیل دیگر یک تابو محسوب نمی‌شد. طرفین دستورکار مشترکی داشتند؛ براین‌اساس، نگرش‌های احساسی نسبت به اسرائیل جای خود را به تهدیدی مشترک به نام ایران داد. درحالی‌که روابط اسرائیل و امارات از قبل در حال توسعه بود، این توافق راه را برای توافقی مشابه و همکاری‌های بلندمدت با سایر کشورهای خلیج فارس هموار کرد. از ظاهر امر چنین برمی‌آید که توافق مذکور، بیش از طرف عربی، برای طرف عبری عایدی دارد. نتانیاهو در یک سخنرانی تلویزیونی گفت توافق با امارات موجب شد که برنامه الحاق کرانه باختری صرفاً برای مدتی به تعویق بیفتد و نه آنکه به‌طور کامل ملغی گردد (Magid, 2021). این موضع‌گیری نشان می‌دهد که فلسطین تقریباً هیچ نفع قابل‌توجهی از این توافق ندارد؛ چراکه این توافق به‌جای آنکه درباره مسئله فلسطین یا الغای الحاق کرانه باختری باشد، ایران را هدف قرار می‌دهد. به‌عبارتی، هدف راهبردی اسرائیل و امارات از این توافق، مقابله با نفوذ ایران در منطقه می‌باشد. پرواضح است که آرمان فلسطین دیگر در اولویت منافع اعراب خلیج فارس نبوده و به نظر می‌رسد کشورهای منطقه، با توجه به شرایط جدید، اولویت‌های خود را نیز تغییر داده‌اند. شواهد نشان می‌دهد که چالش‌ها، تهدیدات فعال و مسائلی که اسرائیل و امارات با آن مواجه هستند، درک سستی مبتنی بر تقابل را به درک نوین مبتنی بر تعامل تغییر داده است؛ درکی که تهدید اصلی برای امنیت ملی آن‌ها را از جانب ایران و گروه‌های شبه‌نظامی وابسته به آن، از جمله حزب‌الله لبنان و انصارالله یمن، می‌بیند. به‌طور کلی و با توجه به سیاست خاورمیانه‌ای دولت ترامپ که پیشگام و میانجی این فرایند صلح بود، ساختن چهره‌ای غیرواقعی و اهریمنی از ایران و متحدانش، عامل اصلی زمینه‌ساز این توافق بوده است.

اما فارغ از موانع توصیفی تحولات مربوط به پیمان ابراهیم، نوشتار حاضر به دنبال نشان دادن و اثبات اثربخشی دولت ترامپ از اوانجلیست‌ها و نقش این گروه دینی در سیاست خارجی آمریکا نسبت به موضوع توافق ابراهیم می‌باشد. اما پیش از تشریح این مبحث، لازم است به این نکته اشاره کنیم که منظور این نیست که در فضای سیاسی-اجتماعی آمریکا، تنها این اوانجلیست‌ها هستند که از پیمان ابراهیم حمایت کرده و

موافق به ثمر نشستن آن می‌باشند، بلکه منظور این است که اوانجلیست‌ها بیش از هر گروه دیگری در آمریکا راغب و مایل به موفقیت پیمان ابراهیم بوده و برای نتیجه‌بخشی آن تلاش و لابی می‌کنند و لذا در میدان عمل و در میان تمام گروه‌های موافق پیمان ابراهیم نیز، اوانجلیست‌ها بیش از هر گروه دیگری دولت ترامپ را تحت فشار قرار داده و می‌دهند.

داده اول: نفوذ ساختاری

یکی از قوی‌ترین شواهد نفوذ اوانجلیست‌ها در دولت ترامپ، ترکیب ایدئولوژیک تیم سیاست خارجی ترامپ است. یافته‌ها نشان می‌دهند که افراد کلیدی در این تیم یا خود اوانجلیست بودند و یا پیوند عمیقی با جریان‌های اوانجلیستی داشتند. در دولت اول ترامپ که در اواخر آن، پیمان ابراهیم نیز به امضا رسید، این وضعیت باعث شد که ترجیحات و مطالبات این گروه دینی-سیاسی، نه صرفاً از طریق فشار اجتماعی و نیروی بیرونی، بلکه مستقیماً از طریق فشار سیاسی و نیروی داخلی، به سطح سیاست‌گذاری و عملیاتی منتقل شود. در این چارچوب، مایک پنس، معاون رئیس‌جمهور، و مایک پمپئو، وزیر امور خارجه، نقش محوری داشتند. این دو چهره اوانجلیست شاخص دولت اول ترامپ، اسرائیل را نه فقط یک متحد ژئوپلیتیک، بلکه بازیگری با اهمیت ارزشی و هویتی تلقی می‌کنند. یافته‌ها نشان می‌دهد که این رویکرد بر تصمیمات کلان سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه، از جمله ابتکار پیمان ابراهیم و گفت‌وگوهای صلح، اثر جدی از خود بر جای گذاشته است (Özçelik & Okur, 2021). این امر باعث تبدیل اولویت‌ها و ترجیحات اوانجلیستی به دستورکار سیاست خارجی شده است. مطالعات تحلیلی تأکید می‌کنند که در دولت ترامپ، برای نخستین بار ترجیحات اوانجلیست‌ها از سطح مطالبه انتخاباتی به سطح دستورکار رسمی سیاست خارجی، به‌ویژه در سیاست‌های مرتبط با اسرائیل، ارتقا یافته است. اولویت دادن به امنیت و مشروعیت بین‌المللی اسرائیل از طریق تلاش برای ادغام اسرائیل در نظم منطقه‌ای خاورمیانه، از مهم‌ترین دستورالعمل‌های اوانجلیست‌های رخنه‌کرده در دولت ترامپ است. تجلی این مورد را می‌توان در کاهش حساسیت دولت ترامپ نسبت به مخالفت‌های بین‌المللی در ارتباط با سیاست‌های حمایت از اسرائیل مشاهده کرد. این روند در ادبیات علمی، به‌عنوان نمونه‌ای از درهم‌تنیدگی هویت دینی با نقش بین‌المللی دولت آمریکا تحلیل شده است (Taydas & Olson, 2022).

منفذ و مجرای مهم نفوذ اوانجلیست‌ها در دستگاه تصمیم‌گیری دولت ترامپ باعث شد که اوانجلیست‌ها به‌عنوان تعریف‌کننده نقش آمریکا در قبال اسرائیل براساس «نظریه نقش‌ها»، در سیاست خارجی ترامپ ایفای نقش کنند. براین اساس، دولت‌ها براساس تصویری که از نقش خود دارند عمل می‌کنند. پژوهش‌ها نشان می‌دهد که در دوره ترامپ، اوانجلیست‌ها در شکل‌دهی به این تصور نقش کلیدی داشتند. ایالات متحده آمریکا همواره و مخصوصاً در دولت ترامپ، نه صرفاً یک میانجی بی‌طرف، بلکه حامی فعال و متعهد به امنیت و حیات اسرائیل در نظم منطقه‌ای جدید بوده است. در این چارچوب، اسرائیل به‌عنوان محور ثبات و عادی‌سازی روابط با کشورهای عربی و اسلامی، به‌عنوان یک گام طبیعی و ضروری در این نقش تعریف شده است. این بازتعریف نقش، بستر مفهومی لازم برای پذیرش و پیگیری توافق‌هایی مانند پیمان ابراهیم را فراهم کرد (Mandaci, 2025). پیوند موضوع امنیت اسرائیل با مشروعیت داخلی ترامپ در میان اوانجلیست‌ها، ثمره این نفوذ بوده است. مطالعات انتخاباتی و سیاست‌گذاری نشان می‌دهند که ترامپ به‌خوبی آگاه بوده و به این درک رسیده است که حفظ حمایت اوانجلیست‌ها وابسته به ادامه سیاست‌های حمایت از اسرائیل است. در انتخابات ۲۰۱۶ ریاست‌جمهوری آمریکا، ترامپ توانست با کمک شایان اوانجلیست‌ها، کلیتون را شکست دهد. در این انتخابات، حدود ۸۰ درصد از اوانجلیست‌ها به ترامپ رأی دادند. به‌عبارتی، قوی‌ترین و برجسته‌ترین پایگاه هواداری ترامپ، اوانجلیست‌ها هستند. حسب‌الامر، ترامپ به‌خوبی می‌دانست که بعد از ورود به کاخ سفید، می‌بایست این حمایت

اوانجلیست‌ها را به نحوی جبران نماید. یکی از همین موارد، گفت‌وگوهای صلح منطقه‌ای موسوم به پیمان ابراهیم است که نزد اوانجلیست‌ها از اهمیت بالایی برخوردار است. آمارها نیز خود گواه بر این مدعا هستند که اوانجلیست‌ها، به‌عنوان بزرگ‌ترین حامی جمهوری خواهان، بیش از هر گروه دیگری در جامعه آمریکا از پیمان ابراهیم حمایت می‌کنند. طبق آمار، ۶۸ درصد از اوانجلیست‌ها از پیمان ابراهیم حمایت کردند و تنها ۱۱ درصد با آن مخالفت کرده و سایرین نیز فاقد دیدگاه قطعی در این باره بودند. روزنبرگ، یکی از چهره‌های شاخص جریان دینی-سیاسی اوانجلیسم، در همین باره می‌گوید: «این نظرسنجی دیدگاه من که ماه‌ها از آن صحبت می‌کردم را تأیید می‌کند. من بارها گفته‌ام که اکثریت اوانجلیست‌ها یک توافق صلح بزرگ را به طرح الحاق کرانه باختری ترجیح می‌دهند». حمایت اوانجلیست‌ها از پیمان ابراهیم آنجایی بیشتر خود را نشان می‌دهد که بدانیم تنها ۳۹ درصد از دموکرات‌ها از این پیمان حمایت کرده‌اند (Tibon, 2020). طبق این شواهد، سیاست خارجی آمریکا در ارتباط با اسرائیل و بالخصوص نمونه‌ای چون پیمان ابراهیم، به ابزاری برای تثبیت مشروعیت داخلی ترامپ تبدیل شد. این پیوند باعث شد که ابتکارات دیپلماتیک مرتبط با اسرائیل حتی اگر ماهیت «صلح‌محور» داشته باشند-در چارچوبی طراحی شوند که با انتظارات اوانجلیست‌ها هم‌خوانی و مطابقت داشته باشد.

نکته دیگر آنکه نفوذ ساختاری اوانجلیست‌ها در دولت ترامپ، تنها به پنس و پمپئو و تنی چند از دیپلمات‌های وزارت خارجه خلاصه نمی‌شود؛ براین‌اساس و در کنار چهره‌های رسمی سیاسی و حقوقی اوانجلیست در دولت ترامپ، شبکه مشورتی دینی-سیاسی سازمان‌یافته بسیار فعالی از رهبران اوانجلیست نیز دیده می‌شود. این افراد، هرچند دارای منصب رسمی در دولت ترامپ نیستند، اما به‌راحتی به کاخ سفید وارد شده و با ترامپ و سایر مقامات ارشد دولت دیدار و گفت‌وگو می‌کنند. به‌عبارتی، حلقه اوانجلیست‌های نزدیک به ترامپ، نه یک نهاد رسمی دولتی و حقوقی، بلکه یک شبکه غیررسمی لابی‌کننده، مشورت‌دهنده، نهادمند و مرکب و متشکل از تعدادی از رهبران دینی است که از طریق دسترسی مستقیم به کاخ سفید و برگزاری جلسه با ترامپ، بهره‌گیری از واسطه‌های رسمی و همچنین فشار سازمان‌یافته بیرونی، بر فرایند تصمیم‌سازی در سیاست خارجی دولت ترامپ، به‌ویژه در ارتباط با اسرائیل، اثرگذار می‌باشند. پُل وایت‌کین، رابرت جفرس، رابرت موریس، تونی پرکینز، جوئل روزنبرگ، جان هاگی، جری فالول، مایک ایوانز، جیمز دابسون، مارک برنز، تیم کلینتون و جانی مور، تنها بخشی از مهم‌ترین چهره‌های اوانجلیست نزدیک به ترامپ می‌باشند. این افراد که برخی از آن‌ها کشیش نیز هستند، از کلیدی‌ترین مشاوران دینی اوانجلیست ترامپ به حساب می‌آیند که کاخ سفید را به محل رفت‌وآمد مستمر خود تبدیل کرده و نقش مهمی در رایزنی‌ها و چانه‌زنی‌های دینی-سیاسی، در راستای پیشبرد حداکثری انگاره‌های انجیلی، الهیات آخرالزمانی، سیاست امنیتی اسرائیل و منافع ژئوپلیتیکی آمریکا ایفا می‌کنند (Hoffman, 2018).

در مقام جمع‌بندی از داده‌اول باید گفت، اوانجلیست‌ها در دولت ترامپ صرفاً یک گروه فشار بیرونی نبوده و از طریق حضور رسمی در رأس نهادهای تصمیم‌گیر و ایضاً حضور غیررسمی از طریق شبکه لابی مشورتی قدرتمند خود، در تعریف نقش آمریکا در ارتباط با اسرائیل مشارکت جدی داشته‌اند. این نفوذ ساختاری، زمینه سیاسی و نهادی لازم را برای پذیرش ابتکاراتی چون پیمان ابراهیم فراهم کرد. در نتیجه، حمایت ترامپ از این پیمان را می‌توان در چارچوب هم‌افزایی، هم‌گرایی و پیوند میان منافع سیاسی دولت و توقعات و ترجیحات دینی-ایدئولوژیکی اوانجلیست‌ها تحلیل و تبیین کرد.

داده دوم: پوشش فرهنگی

یکی از اقدامات مهم و پشتیبان‌ساز پیمان ابراهیم توسط اوانجلیست‌ها، پوشش فرهنگی است. پوشش فرهنگی به مجموعه‌ای از کنش‌های اوانجلیست‌ها در حمایت فکری، معنوی و تبلیغی آن‌ها از طریق رسانه‌ها و مطبوعات و همچنین سازمان‌های غیردولتی، کارزارها و بیلبردهای تبلیغاتی و خیابانی اشاره دارد. شواهد نشان می‌دهد که اوانجلیست‌ها از هیچ کوششی دریغ نکرده و از تمام ظرفیت‌های مادی و معنوی خود در راستای تأیید و تقویت پیمان ابراهیم بهره جستند. پیمان ابراهیم که در سال ۲۰۲۰ به امضا رسید، به‌عنوان نقطه عطفی در سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا شناخته شده است. پیمانی که همچنان زنده و پویا در دولت دوم ترامپ نیز ادامه دارد و سعی دارد بازیگران جدیدی را با اسرائیل آشتی دهد؛ لذا این پوشش فرهنگی اوانجلیست‌ها در حال حاضر نیز ادامه داشته و محدود و متوقف به دولت اول ترامپ نمی‌باشد.

بخش مهمی از پوشش فرهنگی گسترده اوانجلیست‌ها به فعالیت رسانه‌ها برمی‌گردد. این رسانه‌ها که نقش محوری و کلیدی در تبلیغ و ترویج گفت‌وگوهای صلح ایفا می‌کنند، به تعبیری عملاً پیاده‌نظام‌های جنگ نرم اردوگاه اوانجلیسم محسوب می‌شوند. مضاف بر رسانه‌های سنتی جمهوری خواه و محافظه‌کار، از جمله فاکس نیوز که از مدافعان جدی پیمان ابراهیم بودند، رسانه‌هایی دیگر که رنگ‌ولعاب کمتر سیاسی و بیشتر دینی دارند نیز به چشم می‌خورند. یکی از همین رسانه‌ها، شبکه مسیحی «سی‌بی‌ان» است که با دعوت از کارشناسان و مفسران هم‌سو با خود و با روی آنتن بردن ویژه‌برنامه‌هایی در حمایت از سیاست‌های دولت ترامپ و پیمان ابراهیم، به‌عنوان صدای رسای اوانجلیست‌ها شناخته می‌شود. این شبکه، ضمن پخش مصاحبه‌ها با شماری از رهبران دینی و برخی چهره‌های سیاسی، تلاش می‌کند مذاکرات و توافقات صلح را در چارچوب تحقق پیشگویی‌های دینی و همچنین اهمیت راهبردی برای امنیت آمریکا و اسرائیل معرفی کند. یکی از همین کارشناسان و تحلیلگران، جک گراهام، کشیش کلیسای باپتیست در شهر پلانو در ایالت تگزاس، است که در مصاحبه با شبکه تلویزیونی مسیحی سی‌بی‌ان گفت: «اسرائیل حق حیات دارد و اورشلیم پایتخت آن است». وی افزود این موضوع را به وزیر خارجه وقت، مایک پمپئو، و همچنین جرد کوشنر، داماد ترامپ، انتقال داده است و تأکید کرد که امنیت اسرائیل باید در مفاد و محتوای توافق صلح گنجانده شود (Kennedy, 2019).

شبکه دیگری که در این زمینه فعال بود، «ترونیز» است که با پوشش‌های خبری و تحلیل‌های تخصصی، به تبیین اهمیت تاریخی و سیاسی پیمان ابراهیم پرداخته و آن را نشانه‌ای از تغییرات بنیادین در سیاست خارجی آمریکا دانسته است. همچنین، رسانه‌هایی مانند شبکه تلویزیونی ابراهیم و شبکه رادیویی ابراهیم نیز، به‌عنوان رسانه‌هایی کاملاً تخصصی، فضای گفت‌وگو و تبادل نظر درباره این توافق را فراهم کرده‌اند که این رسانه‌ها نیز غالباً با دعوت از کارشناسان و چهره‌های دینی و سیاسی، پیام‌های مثبت و هم‌گرایانه‌ای را درباره پیمان ابراهیم منتشر می‌کنند.

همچنین، مطبوعات و نشریات تخصصی مرتبط با جامعه محافظه‌کار و اوانجلیست، مثل واشینگتن تایمز و کریسچن پست، نقش مهمی در شکل‌دهی به افکار عمومی نسبت به پیمان ابراهیم دارند. این روزنامه‌ها با انتشار مقالات تحلیلی و گزارش‌های ویژه، پیمان ابراهیم را به‌عنوان یک موفقیت راهبردی و عمل به یک تکلیف دینی معرفی می‌کنند. پس از امضای پیمان ابراهیم نیز، خوشحالی زایدالوصف اوانجلیست‌ها کاملاً مشهود بود. رسانه‌ها و چهره‌های اوانجلیست حامی پیمان ابراهیم، این توافق را نه صرفاً یک ابتکار دیپلماتیک، بلکه نقطه عطفی دینی، سیاسی و تاریخی معرفی می‌کردند؛ ترامپ در مراسم امضای توافق، آن را «طلوع خاورمیانه‌ای جدید» توصیف کرد. فرانکلین گراهام، رئیس سازمان اوانجلیستی «کیف سامری»، این توافق را «تاریخی» خواند. جانی مور، مشاور اوانجلیست نزدیک به ترامپ، از آن به‌عنوان آغاز «دوران صلح و شکوفایی» یاد کرد و خانم یائل اکشتاین، رئیس یهودی و آمریکایی-اسرائیلی «انجمن بین‌المللی مسیحیان و یهودیان»، پیمان ابراهیم را «معجزه صلح» نامید که می‌تواند مسیر جدیدی را در روابط میان اسرائیل و جهان عرب ایجاد کند (Smith, 2020).

یکی دیگر از بازوهای فرهنگیِ اوانجلیست‌ها، گروه‌ها و سازمان‌های دینی غیردولتی هستند که نقش مهمی در شکل‌دهی به فضای فکری و تبلیغی پیرامون پیمان ابراهیم ایفا می‌کنند. این سازمان‌های غیردولتی و عملاً لابی‌های یهودی-مسیحی، یکی از مهم‌ترین کنشگران فرهنگی در فضا سازی تبلیغاتی پیرامون پیمان ابراهیم هستند. یکی از مهم‌ترین این سازمان‌ها، «کنار ما بایستید» است. این سازمان غیردولتی که در سال ۲۰۰۱ تأسیس شده است و دفتر مرکزی آن نیز در شهر لس‌آنجلس در ایالت کالیفرنیا قرار دارد، از ایده‌ها و گزاره‌های اوانجلیست‌ها و یهودیان محافظه‌کار پشتیبانی می‌کند. این سازمان در قالب کمپین‌ها، بیانیه‌ها و گزارش‌های تحلیلی، سعی دارد پیمان ابراهیم را به‌عنوان راه‌حلی حیاتی برای صلح و امنیت منطقه معرفی کند. «کنار ما بایستید» که مراد از «ما»، همان اوانجلیست‌های حامی اسرائیل است، به‌عنوان یک سازمان غیردولتی بین‌المللی شناخته می‌شود که با تمرکز بر آموزش، اطلاع‌رسانی و فعالیت‌های فرهنگی-تبلیغی، توانسته است فضای اجتماعی و سیاسی مطلوبی را برای پذیرش پیمان ابراهیم در داخل آمریکا ایجاد کند. این سازمان از طریق تولید محتواهای چندرسانه‌ای، رویدادهای آنلاین، نشست‌های دانشگاهی و همکاری با رسانه‌های بزرگ و راه‌اندازی کمپین‌های حمایتی از گفت‌وگوهای صلح، فضای حمایتی گسترده‌ای را شکل داده است که در آن، پیمان ابراهیم به‌مثابه پیروزی جریان اوانجلیسم آمریکایی و سایر متحدان دینی-محافظه‌کار آن در سیاست خارجی آمریکا به تصویر کشیده می‌شود. کارزار «توافق‌های مردمی ابراهیم» یکی از همین اقدامات صورت‌پذیرفته توسط سازمان «کنار ما بایستید» است (Moore, 2024).

سازمان دیگری که در این زمینه فعال است، «کمیته یهودیان آمریکا» می‌باشد. این سازمان با برگزاری کنفرانس‌ها، جلسات تخصصی و انتشار مقالات تحلیلی، نقش مهمی در ارتقای سطح آگاهی عمومی و تقویت دیدگاه‌های مثبت نسبت به پیمان ابراهیم در جامعه آمریکا ایفا کرده است. تحلیل‌ها و بیانیه‌های رسمی این سازمان بر اهمیت این توافق در تثبیت امنیت اسرائیل و ایجاد اتحادهای جدید در منطقه تأکید دارند. علاوه بر این، گروه‌های محلی دینی در قالب تجمعات و رویدادهای عمومی، حمایت خود را از پیمان ابراهیم اعلام کردند که این اقدامات با پوشش رسانه‌های محلی همراه بوده و تأثیر فرهنگی و هنجاری در جامعه داشته است. این فعالیت‌ها به‌عنوان بخشی از تلاش گسترده‌تر جامعه دین‌دار آمریکا برای ایجاد وفاق و هم‌گرایی حول محور پیمان ابراهیم شناخته می‌شود. لازم به ذکر است که نفوذ این نهاد لابی‌کننده یهودی در فرایند تصمیم‌گیری دولت ترامپ به حدی بود که دیوید هریس، مدیرعامل کمیته یهودیان آمریکا، و جیسون ایزاکسون، مدیر ارشد سیاست‌گذاری و امور سیاسی این نهاد، در مراسم امضای پیمان ابراهیم در کاخ سفید و در کنار سایر رهبران سیاسی حضور داشتند (Smith, 2020).

در مقام جمع‌بندی از داده دوم باید گفت، جامعه اوانجلیست‌ها به‌شدت از توافق ابراهیم استقبال کرده و آن را موفقیتی در راستای اهداف و ارزش‌های دینی و ژئوپلیتیکی خود دانسته و از هیچ کوشش فرهنگی‌ای فروگذار نکردند. آن‌ها با فعال کردن و به‌راه‌انداختن تمام توان تبلیغاتی خود، سعی در اطلاع‌رسانی حداکثری، القای مزایای صلح برای امنیت منطقه و به‌خصوص اسرائیل و پاسبانی از انگاره‌های اعتقادی خود داشتند.

داده سوم: دیپلماسی غیررسمی

دیپلماسی غیررسمی که از آن با عبارت «دیپلماسی مسیر دوم» نیز یاد می‌شود، دیگر شاهدهی بر این مدعا است که اوانجلیست‌ها مصرانه و پیگیرانه از پیمان ابراهیم حمایت کردند. این داده مهم نشان می‌دهد که اوانجلیست‌ها تنها به نفوذ در ساختار دولتی و سیاسی و لابی‌های متعدد و همچنین کار فرهنگی و تبلیغی بسنده نکرده و چونان یک کادر رسمی دیپلماتیک، خود مستقیماً ایفای نقش کردند. دیپلماسی غیررسمی

اوانجلیست‌های آمریکایی، یکی از مؤلفه‌های کمتر دیده‌شده، اما اثرگذار در فرایند شکل‌گیری و تثبیت پیمان ابراهیم به شمار می‌آید. برخلاف دیپلماسی رسمی که در چارچوب نهادهای دولتی و مذاکرات بین‌دولتی انجام می‌شود، کنش اوانجلیست‌ها در این حوزه قابل‌تحلیل است؛ مسیری که در آن، بازیگران غیردولتی، دینی و مدنی، از طریق سفرهای غیررسمی و دیدار با مقامات دولت‌های عربی، سعی در ایجاد اعتماد میان جوامع و فراهم کردن زمینه‌های سیاسیِ توافقات رسمی را داشتند. یافته‌ها نشان می‌دهد که اوانجلیست‌ها در دههٔ منتهی به پیمان ابراهیم، نه‌صرفاً به‌عنوان حامیان ایدئولوژیک اسرائیل، بلکه به‌عنوان «میانجی‌گران دینی حامی صلح» میان اسرائیل و بازیگران عربی ایفای نقش کرده‌اند. تحلیل روند شکل‌گیری پیمان ابراهیم نشان می‌دهد که این توافق صرفاً محصول محاسبات ژئوپلیتیک یا ملاحظات امنیتی نبوده، بلکه در بستر یک زمینه‌سازی فرهنگی-دینی و نوعی دیپلماسی غیررسمی مبتنی بر اشتراکات هویتی-ایمانی شکل گرفته است. امارات متحدهٔ عربی حدود یک‌سال‌ونیم پیش از اعلام رسمی پیمان ابراهیم، با نام‌گذاری سال ۲۰۱۹ به‌عنوان «سال مدارا»، کوشش کرد هویتی مبتنی بر تساهل دینی و هم‌زیستی ایمانی را در سطح منطقه‌ای و جهانی برجسته کند. این سیاست، هم‌زمان با اعلام سفر تاریخی پاپ فرانسیس به امارات بود؛ سفری که نخستین حضور یک پاپ در شبه‌جزیرهٔ عربستان از زمان ظهور اسلام به شمار می‌رفت و به‌طور نمادین، پیام گفت‌وگوهای بین‌الادیانی را منتقل می‌کرد (Webster, 2019). در ادامهٔ همین رویکرد، امارات ساخت «خانهٔ خانوادهٔ ابراهیمی» را در ابوظبی اعلام کرد؛ مجموعه‌ای که مسجد، کلیسا و کنیسه را در یک فضای مشترک گرد هم می‌آورد. مقامات اماراتی تأکید داشتند که این پروژه الزاماً به اسرائیل مرتبط نبوده و ریشه در میراث شیخ زاید، بنیان‌گذار امارات، دارد که همواره بر احترام به نظام‌های ارزشی مختلف و جداسازی دین از سیاست تأکید می‌کرد (Moore, 2024). باین‌حال، این اقدامات عملاً فضایی دینی و نمادین ایجاد کرد که مذاکرات سیاسی میان آمریکا، اسرائیل و امارات در آن قابل‌تصور و مشروع شد. به بیان دیگر، دین نه به‌عنوان عامل تعارض، بلکه به‌مثابهٔ زبان مشترک و بستری برای اعتمادسازی، وارد فرایند سیاست‌گذاری شد. این رویکرد با شرایط منطقه‌ای نیز هم‌خوانی داشت. امارات پس از ظهور و شکست خلافت داعش، به‌طور فعال در پی مهار افراط‌گرایی دینی بود و با همکاری شرکای غربی، از جمله ایالات متحده، برنامه‌هایی را برای مقابله با رادیکالیسم دینی طراحی کرد (Moore, 2024). هم‌زمان، «سیاست تحمل صفر» در دولت ترامپ در برابر افراط‌گرایی اسلامی، زمینهٔ هم‌افزایی بیشتری میان واشینگتن و ابوظبی ایجاد کرد (Moore, 2024).

در چنین فضایی، تأکید بر گفت‌وگوهای بین‌الادیانی و استفاده از مفاهیم مشترک ابراهیمی، به‌تدریج به بخشی از منطق صلح‌سازی تبدیل شد. مقامات آمریکایی دخیل در طراحی پیمان ابراهیم نیز به‌صراحت به این کارکرد دین اشاره کرده‌اند. رابرت گرین‌وی، از معماران اصلی این توافق، تصریح می‌کند که دین می‌تواند «مبنای تعارض» یا «مبنای صلح» باشد و در این فرایند، تصمیم آگاهانهٔ ما بر آن بود که دین به‌عنوان مبنای صلح به‌کار گرفته شود. همچنین، دیوید فریدمن، سفیر وقت آمریکا در اسرائیل، نیز تجربهٔ خود را چنین توصیف می‌کند که اشتراک ایمانی و باور به کتاب مقدس، کانالی ارتباطی ایجاد می‌کند که از زبان صرفاً ژئوپلیتیک مؤثرتر است و امکان گفت‌وگو دربارهٔ مسائل حساسی مانند اورشلیم و کرانهٔ باختری را فراهم می‌ساخت. مایک پمپئو، وزیر خارجهٔ وقت آمریکا، نیز اذعان می‌کند که گفت‌وگوهای غیررسمی و ایمانی می‌توانند تنش را کاهش دهند و درک متقابل میان رهبران مسلمان و مسیحی را تقویت کنند (Moore, 2024).

در این چارچوب، اوانجلیست‌های آمریکایی به‌عنوان بازیگران کلیدی دیپلماسی غیررسمی وارد صحنه شدند. امارات از سال ۲۰۱۸ میزبان نخستین هیئت رسمی اوانجلیست‌های آمریکایی شد؛ هیئتی که شامل رهبران دینی، سیاستمداران سابق و چهره‌های بانفوذ اجتماعی بود. این گروه‌ها به‌طور رسمی نمایندهٔ دولت آمریکا یا اسرائیل نبودند، اما نفوذ گسترده‌ای در جامعهٔ سیاسی و دینی ایالات متحده داشتند. از منظر

امارات، گفت‌وگو با این گروه‌ها راهی برای برقراری ارتباط با یکی از مهم‌ترین پایگاه‌های اجتماعی دولت ترامپ بود. پس از ملاقات با ولیعهد امارات، هیئت دیپلماتیکِ اوانجلیست مستقیماً از ابوظبی به ریاض رفت تا با ولیعهد عربستان سعودی، محمد بن سلمان، ملاقات کند. این گروه تقریباً سه ساعت را با حاکم و شاهزاده جوان سعودی به ریزنی پرداختند. یک سال بعد، مجدداً از این هیئت دعوت شد تا برای ادامه گفت‌وگوها به خلیج فارس بازگردند. گزارش‌های ارائه‌شده از این دیدارها نشان می‌دهد که گفت‌وگوها ماهیتی عمیقاً دینی داشتند. اعضای هیئت‌های اوانجلیستی، از جمله میشل باکمن، این دیدارها را تجربه‌ای «روحانی» توصیف کرده‌اند که در آن، دعا، نیایش و ابراز ایمان نقش محوری داشته است. در برخی موارد، حتی از اوانجلیست‌ها خواسته شد برای اعضای خانواده سلطنتی دعا کنند؛ امری که نشان‌دهنده سطحی بی‌سابقه از اعتماد متقابل بود. این تعاملات، تصویری متفاوت از رهبران مسلمان خلیج فارس برای اوانجلیست‌ها ایجاد کرد و کلیشه پیوند اسلام و افراط‌گرایی را به‌طور جدی به چالش کشاند (Moore, 2024).

از منظر سیاست خارجی آمریکا، این دیپلماسی غیررسمی کارکردی دوگانه داشت. از یک سو، حضور اوانجلیست‌ها ریسک سیاسی عادی‌سازی روابط با اسرائیل را برای رهبران عرب کاهش می‌داد، زیرا نشان می‌داد که پایگاه دینی قدرتمندی در آمریکا از این روند حمایت خواهد کرد. از سوی دیگر، این تماس‌ها به مذاکره‌کنندگان آمریکایی امکان می‌داد فضای داخلی جامعه اوانجلیستی را در قبال موضوعات حساسی مانند الحاق کرانه باختری مدیریت کنند. درست در همین نقطه، یکی از مهم‌ترین ابعاد نقش اوانجلیست‌ها آشکار می‌شود. برخلاف تصور رایج که جریان اوانجلیسم آمریکایی را به‌طور یک‌دست حامی گسترش سرزمینی اسرائیل می‌داند، شواهد نشان می‌دهد که بسیاری از رهبران اوانجلیست حاضر شدند تعلیق الحاق بخش‌هایی از کرانه باختری را در ازای صلح با کشورهای عربی بپذیرند. در همین رابطه، جوئل روزنبرگ، یکی از چهره‌های شاخص اوانجلیست‌ها، توضیح می‌دهد که در دیدارهای وی با مقامات کاخ سفید، تلاش کرده است سایر اوانجلیست‌ها را متقاعد کند که به رئیس‌جمهور فضا بدهند تا مسیر توافق‌های صلح هموار شده و در اولویت قرار بگیرند (Moore, 2024). همچنین، جان هاگی، از برجسته‌ترین چهره‌های اوانجلیسم و صهیونیسم مسیحی، از تصمیم اسرائیل برای تعلیق الحاق در چارچوب پیمان ابراهیم حمایت کرد (Cufi, 2020). در نهایت، پیمان ابراهیم در سپتامبر ۲۰۲۰ امضا شد؛ توافقی که به گفته مقامات اماراتی، به جلوگیری از الحاق کرانه باختری کمک کرد (Magid, 2021). همچنین، پیمان ابراهیم توانست روابط اسرائیل و جهان عرب را با چشم‌اندازی جدید بازنمایی کند؛ چراکه اگر این توافق حاصل نمی‌شد و اسرائیل مسیر الحاق را به پیش می‌برد، راه برای تعامل و گفت‌وگو میان اعراب و اسرائیل بسیار سخت‌تر و شاید غیرممکن می‌شد (Al Otaiba, 2020).

امارات نه تنها موفق شد اسرائیل را از اجرای برنامه الحاق بازدارد، بلکه بحرین و سپس کشورهای دیگری را نیز وارد روند عادی‌سازی کرد. در این فرایند، اوانجلیست‌ها نه معمار اصلی توافق، بلکه تسهیل‌گر فضای سیاسی و روانی آن بودند؛ بازیگرانی که با استفاده از سرمایه دینی خود، مخالفت بالقوه یکی از قدرتمندترین پایگاه‌های مذهبی آمریکا را خنثی کردند. در نهایت، باید گفت تجربه پیمان ابراهیم نشان می‌دهد که دیپلماسی دینی و به‌ویژه دیپلماسی غیررسمی اوانجلیست‌ها می‌تواند نقشی تعیین‌کننده در کاهش شکاف‌های سیاسی ایفا کند. این مورد نشان‌دهنده الگویی از تعامل دین و سیاست است که در آن، ایمان نه جایگزین عقلانیت سیاسی، بلکه مکمل آن می‌شود. برای تحلیل چالش دینی-سکولار در آمریکا، این تجربه اهمیت ویژه‌ای دارد؛ زیرا نشان می‌دهد کنشگری سیاسی اوانجلیست‌ها، به‌عنوان بزرگ‌ترین گروه حامی ایدئولوژی ناسیونالیسم مسیحی و اصلی‌ترین پایگاه هواداری حزب جمهوری‌خواه، لزوماً به سیاست خارجی تهاجمی منتهی نمی‌شود و در شرایطی خاص، می‌تواند در خدمت پروژه‌های صلح‌محور نیز قرار گیرد.

در مقام جمع‌بندی از این داده باید گفت، پیمان ابراهیم بدون درنظرگرفتن نقش دیپلماسی غیررسمی اوانجلیست‌ها، به‌طور کامل قابل‌فهم نیست. این گروه‌ها با بهره‌گیری از سرمایه دینی، شبکه‌های فراملی و انعطاف‌پذیری نهادی، توانستند شکاف‌هایی را پر کنند که دیپلماسی رسمی به‌تنهایی قادر به عبور از آن‌ها نبود. اوانجلیست‌ها نه فقط به‌عنوان لابی‌گران ایدئولوژیک حامی اسرائیل، بلکه به‌عنوان کنشگران فعال صلح‌سازی در سطح منطقه‌ای نیز عمل کرده و پیمان ابراهیم را باید محصول هم‌افزایی دیپلماسی رسمی و دیپلماسی غیررسمی دانست. به‌عبارتی، دیپلماسی غیررسمی اوانجلیست‌ها نه جایگزین دیپلماسی رسمی دولت ترامپ، بلکه مکمل آن بود. این کنشگران دینی با آماده‌سازی بسترهای سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و هویتی، امکان تحقق توافقی چون پیمان ابراهیم را افزایش داده و از این طریق نقش مهمی در این نقطه عطف تاریخی ایفا کردند. از این منظر، پیمان ابراهیم را نمی‌توان صرفاً محصول محاسبات راهبردی دولت‌ها دانست، بلکه باید آن را نتیجه تعامل پیچیده‌ای میان دیپلماسی رسمی دولتی و دیپلماسی غیررسمی دینی تلقی کرد.

نتیجه‌گیری

بررسی نقش اوانجلیست‌های آمریکایی در سیاست خاورمیانه‌ای دولت دونالد ترامپ نشان می‌دهد که این جریان دینی-سیاسی در دهه‌های اخیر، از یک گروه صرفاً اجتماعی و اعتقادی فراتر رفته و به یکی از بازیگران اثرگذار در فرایند سیاست‌گذاری خارجی ایالات متحده تبدیل شده است. یافته‌های این مقاله حاکی از آن است که اوانجلیست‌ها توانستند از طریق ترکیبی از نفوذ سیاسی داخلی، فشار لابی‌گرایانه، اقدامات فرهنگی، مشروعیت‌بخشی هویتی و دیپلماسی غیررسمی، بر تصمیمات کلیدی دولت ترامپ در قبال اسرائیل و خاورمیانه تأثیر بگذارند. در این میان، دو مطالعه موردی «انتقال سفارت آمریکا به اورشلیم» و «پیمان ابراهیم» به‌خوبی ابعاد مختلف این تأثیرگذاری را آشکار می‌سازد. تصمیم دولت ترامپ برای انتقال سفارت آمریکا از تل‌آویو به اورشلیم در ماه می ۲۰۱۸ را می‌توان یکی از مهم‌ترین پیروزی‌های سیاسی و نمادین اوانجلیست‌ها دانست. این اقدام، نه تنها با خواسته‌های دیرین رهبران اوانجلیست هم‌سو بود، بلکه از منظر آنان، تحقق بخشی از وعده‌های الهیاتی و تأیید جایگاه دینی اورشلیم محسوب می‌شد. حمایت گسترده رهبران اوانجلیست از این تصمیم و حضور فعال آنان در مراسم افتتاح سفارت، نشان داد که پیوند میان الهیات اوانجلیستی و سیاست خارجی آمریکا تا چه اندازه عمیق و سازمان‌یافته شده است. واقع، انتقال سفارت به اورشلیم صرفاً یک تصمیم ژئوپلیتیک نبود، بلکه اقدامی با ابعاد هویتی، دینی و نمادین به شمار می‌رفت که جایگاه اوانجلیست‌ها را در ساختار سیاسی آمریکا بیش‌ازپیش تقویت کرد.

در مقابل، پیمان ابراهیم شکل متفاوتی از تأثیرگذاری اوانجلیست‌ها را نمایان ساخت. برخلاف موضوع انتقال سفارت که بیشتر در قالب فشار سیاسی و لابی داخلی قابل‌تحلیل بود، در موضوع پیمان ابراهیم، اوانجلیست‌ها علاوه بر حمایت سیاسی، از سازوکارهای دیپلماسی غیررسمی نیز بهره گرفتند. سفرهای رهبران اوانجلیست به کشورهای عربی، گفت‌وگوهای بین‌الدیانی، شبکه‌سازی با نخبگان منطقه‌ای و فعالیت گسترده رسانه‌ها و سازمان‌های غیردولتی دینی، بخشی از این فرایند بود. اوانجلیست‌ها تلاش کردند عادی‌سازی روابط میان اسرائیل و کشورهای عربی را نه صرفاً یک توافق سیاسی، بلکه پروژه‌ای برای صلح منطقه‌ای و هم‌زیستی ادیان ابراهیمی معرفی کنند. این رویکرد باعث شد آنان، در کنار نقش سنتی لابی‌گری، به کنشگران فعال در دیپلماسی فراملی و تولید مشروعیت فرهنگی برای سیاست خارجی آمریکا نیز تبدیل شوند.

در مجموع، مقاله حاضر نشان می‌دهد که فهم سیاست خاورمیانه‌ای دولت ترامپ بدون درنظرگرفتن نقش اوانجلیست‌ها امکان‌پذیر نیست. اوانجلیست‌ها از طریق ترکیب قدرت نرم دینی، نفوذ سیاسی و شبکه‌های فراملی، توانستند بر جهت‌گیری‌های کلان سیاست خارجی آمریکا

در قبال اسرائیل تأثیر بگذارند. از این منظر، دو رویداد انتقال سفارت به اورشلیم و پیمان ابراهیم را می‌توان نمادهای برجسته ورود فزاینده بازیگران دینی به عرصه سیاست خارجی معاصر ایالات متحده دانست؛ روندی که به نظر می‌رسد در سال‌های آینده نیز ادامه خواهد یافت.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

حامی مالی

این پژوهش حامی مالی نداشته است.

EXTENDED SUMMARY

The role of religion in the foreign policy of the United States has become an increasingly important subject in the study of international relations, American politics, and the interaction between identity and strategic decision-making. Conventional approaches to foreign policy have often emphasized material capabilities, security calculations, geopolitical competition, and institutional interests; however, the growing visibility of religious actors demonstrates that foreign-policy preferences may also be shaped by theological narratives, collective identities, and faith-based political mobilization. Within this context, American evangelicals have emerged as one of the most influential conservative religious-political constituencies in the United States. Their significance derives not only from their electoral weight, but also from their organizational capacity, media networks, access to political institutions, and ability to connect biblical interpretation with contemporary international developments. Since the late twentieth century, evangelical support for Israel has become a central element of this movement's political identity. For many evangelicals, Israel is not merely a strategic ally of the United States, but also a religiously significant entity associated with biblical prophecy, divine covenant, and eschatological expectations. This worldview has helped transform support for Israel from a conventional foreign-policy preference into a religious and historical obligation. The election of Donald Trump in 2016 created a particularly favorable environment for the translation of these religious beliefs into official policy. Although Trump's political rhetoric initially emphasized "America First" and a reduced commitment to extensive intervention in the Middle East, his administration gradually developed one of the closest alignments with evangelical priorities in the history of modern U.S. foreign policy. This study therefore examines the role of American evangelicals in shaping the Trump administration's Middle East policy through two major case studies: the relocation of the U.S. Embassy from Tel Aviv to Jerusalem and the conclusion of the Abraham Accords. The central argument is that evangelical influence was not confined to electoral mobilization or domestic lobbying, but operated through a combination of political pressure, ideological legitimization, cultural campaigning, institutional access, and informal diplomacy. The study adopts a descriptive-analytical approach and draws on scholarly works, political statements, media reports, and documentary evidence to explain how religious actors contributed to the transformation of theological expectations into diplomatic initiatives and formal policy outcomes (Mandacı, 2025; Özçelik & Okur, 2021; Taydas & Olson, 2022).

The intellectual foundations of evangelical support for Israel are deeply rooted in the historical development of Protestant theology, particularly the transition from postmillennialism to premillennial dispensationalism. Evangelicalism originally emerged from Protestant reformist traditions that emphasized the authority of scripture, personal faith, direct access to God, and the

rejection of ecclesiastical mediation. Over time, especially in the American context, evangelical thought became closely associated with revivalism, religious individualism, missionary activism, and the conviction that the United States possessed a distinctive providential mission. Early American Protestant movements, including Puritanism and the Great Awakenings, reinforced the belief that American society could become an instrument of divine purpose. Postmillennial thinkers argued that Christians should morally reform society and establish the conditions for a long era of peace, justice, and spiritual progress before the return of Christ. By contrast, premillennialism developed a more pessimistic interpretation of historical change, according to which human society would experience crisis, corruption, and conflict before divine intervention and the second coming of Christ. Within this framework, dispensational premillennialism gave Israel a central and indispensable role in sacred history. The teachings associated with John Nelson Darby and Cyrus Scofield systematized the view that the Jewish people would return to the promised land, reestablish a political state, rebuild the Temple, face an apocalyptic confrontation, and ultimately witness the return of Christ and the beginning of a millennial kingdom centered in Jerusalem. This interpretation transformed the modern State of Israel into a theological sign and made its survival, territorial security, and international recognition matters of profound religious importance. Many evangelicals consequently understand political support for Israel as both a covenantal duty and a contribution to the fulfillment of biblical prophecy. Scriptural references to God's promise to Abraham, the chosenness of the Jewish people, the significance of Jerusalem, and the millennial reign of Christ have therefore become political resources in contemporary evangelical discourse. Surveys have repeatedly shown that large segments of white American evangelicals regard the establishment of Israel as the fulfillment of prophecy and believe that the Jewish people possess a divinely sanctioned right to the land. These religious ideas explain why policies that enhance Israel's security, recognition, and regional legitimacy generate unusually strong emotional and political responses among evangelical communities. They also clarify why evangelical actors were willing to invest extensive organizational, electoral, and symbolic resources in influencing the Trump administration's approach to Israel and the Middle East (Bird, 2013; Hadden, 1987; Leonard, 2010; Mandaci, 2025; Rosenberg, 2017).

The relocation of the U.S. Embassy to Jerusalem represents the clearest example of direct evangelical influence on a major foreign-policy decision. Trump's initial position on the Israeli-Palestinian conflict was not entirely consistent with evangelical expectations. During the early stages of his presidential campaign, he sometimes presented himself as a potentially neutral mediator and avoided making an unequivocal commitment to move the embassy. His broader political outlook also suggested a preference for limiting costly U.S. involvement in the Middle East. Nevertheless, as the 2016 election approached, evangelical pressure became increasingly intense and organized. Evangelical leaders, Christian Zionist organizations, advisory networks, religious broadcasters, and conservative political activists treated the embassy issue as a test of Trump's reliability. Large-scale email campaigns were directed at the White House, religious leaders sent formal letters demanding implementation of the Jerusalem Embassy Act, and prominent evangelical advisers repeatedly raised the matter in private meetings with Trump, Vice President Mike Pence, and other senior officials. Organizations such as Christians United for Israel helped frame recognition of Jerusalem not only as a strategic decision, but also as a moral obligation and a fulfillment of the United States' commitment to Israel. Influential evangelical figures publicly argued that Jerusalem was the eternal capital of the Jewish people and that continued American hesitation represented political ambiguity and moral weakness. This sustained pressure gradually transformed Trump's position from rhetorical caution to explicit commitment. On December 6, 2017, the president formally recognized

Jerusalem as the capital of Israel and ordered the relocation of the U.S. Embassy. The embassy was officially opened on May 14, 2018, a decision that marked a major departure from decades of American diplomatic practice and generated intense international controversy and Palestinian opposition. Evangelical leaders celebrated the move as a historic achievement and interpreted it as confirmation that the Trump administration was prepared to align American diplomacy with biblical truth. Analysts and former officials likewise emphasized the domestic political motivations behind the decision, arguing that the president's primary objective was to satisfy a large and highly mobilized evangelical constituency. Trump himself later acknowledged that the relocation had been carried out, at least in substantial part, for evangelicals. The case therefore demonstrates how religious lobbying, electoral dependence, direct access to policymakers, and theological legitimation converged to produce a concrete foreign-policy outcome. The embassy relocation cannot be explained solely through geopolitical calculations; it must also be understood as the product of a strategic relationship between the Trump administration and the evangelical movement (Burke, 2017; Chappell, 2018; Cortellessa, 2018; Entous, 2018; Hensch, 2016; Hoffman, 2018; Jones, 2020; Landler, 2017; Pappas, 2017; Rosenberg, 2020; Spector, 2019).

The Abraham Accords reveal a different but equally significant dimension of evangelical influence. These agreements, initially signed between Israel, the United Arab Emirates, and Bahrain in September 2020 and later extended to Sudan and Morocco, were designed to normalize diplomatic relations and integrate Israel more fully into the regional order. Strategically, the agreements reflected shared concerns over Iran, changing Arab priorities, economic cooperation, security coordination, and the desire of the Trump administration to produce a major diplomatic achievement in the Middle East. Yet the symbolic language of "Abraham" also introduced an explicitly religious framework, presenting normalization as a project of reconciliation among the three Abrahamic faiths. Evangelical actors strongly supported this framing because it allowed them to interpret regional diplomacy not merely as a state-centered bargain, but as a moral and civilizational initiative. Their support was reinforced by the structure of the Trump administration's foreign-policy team. Senior officials such as Mike Pence and Mike Pompeo were closely identified with evangelical Christianity, while informal religious advisers maintained direct access to the White House and participated in discussions concerning Israel, regional peace, and the political expectations of evangelical voters. This institutional proximity enabled evangelical preferences to move from the level of external lobbying into the policymaking process itself. The administration's emphasis on Israel's security, legitimacy, and regional integration was therefore consistent with both strategic objectives and evangelical ideological expectations. Surveys also indicated that American evangelicals supported the normalization agreements at higher rates than many other political groups, even when the accords required Israel to suspend annexation plans in parts of the West Bank. This is particularly important because it complicates the assumption that evangelical support for Israel necessarily demands territorial expansion. In the case of the Abraham Accords, many evangelical leaders accepted the suspension of annexation in exchange for a broader peace agreement that strengthened Israel's regional position. The agreements were celebrated by evangelical media outlets, religious leaders, and Christian Zionist organizations as a historic breakthrough. Supporters described them as the beginning of a new era of peace, prosperity, and interfaith cooperation. Consequently, the Abraham Accords became a means through which Trump could consolidate evangelical support, present himself as the most pro-Israel president in U.S. history, and combine domestic political legitimacy with regional diplomatic innovation (Al Otaiba,

2020; Cufi, 2020; Landau, 2020; Magid, 2021; Mandacı, 2025; Özçelik & Okur, 2021; Smith, 2020; Tibon, 2020).

Evangelical influence on the Abraham Accords also operated through cultural mobilization and informal, or Track II, diplomacy. Evangelical television networks, religious newspapers, conservative media, churches, lobbying organizations, and nonprofit institutions promoted the agreements as both a strategic success and a religiously meaningful achievement. These actors produced interviews, documentaries, public statements, conferences, online campaigns, and educational programs that framed normalization as beneficial to Israel's security, regional peace, and interfaith coexistence. Religious media gave substantial visibility to evangelical pastors, political officials, and pro-Israel activists who argued that the accords reflected a new alignment between biblical values and American diplomacy. This cultural campaign was important because it created a favorable interpretive environment for the agreements and reduced possible resistance among conservative Christian audiences. At the same time, evangelical leaders participated directly in informal diplomacy. Beginning before the public announcement of the accords, evangelical delegations traveled to the United Arab Emirates and Saudi Arabia, where they met senior political leaders and members of royal families. These delegations did not officially represent the U.S. government or Israel, yet they possessed considerable influence within American religious and political circles. Their meetings often included prayer, expressions of faith, theological discussion, and attempts to overcome stereotypes linking Islam exclusively with radicalism. The United Arab Emirates had already created a favorable environment for this type of engagement by declaring 2019 the "Year of Tolerance," hosting Pope Francis, and promoting the Abrahamic Family House as a symbol of coexistence among Muslims, Christians, and Jews. Evangelical intermediaries were therefore able to connect the religious language of tolerance with the political objectives of normalization. Their presence reassured Arab leaders that influential Christian constituencies in the United States would support closer relations with Israel, while their communication with the White House helped manage evangelical attitudes toward politically sensitive issues such as annexation. In this sense, evangelical diplomacy served as a bridge between official negotiations, religious communities, and domestic American politics. It did not replace formal diplomacy, but complemented it by generating trust, symbolic legitimacy, and political reassurance. The evidence suggests that evangelicals acted not only as ideological supporters of Israel, but also as transnational religious actors capable of contributing to peacebuilding, norm diffusion, and informal mediation. Their role in the Abraham Accords thus demonstrates that religious activism can simultaneously advance partisan interests, theological commitments, and diplomatic outcomes (Cufi, 2020; Kennedy, 2019; Magid, 2021; Moore, 2024; Smith, 2020; Webster, 2019).

In conclusion, the Trump administration's Middle East policy illustrates a profound convergence between foreign-policy strategy and evangelical religious belief. The relocation of the U.S. Embassy to Jerusalem and the Abraham Accords represented two distinct mechanisms of evangelical influence. In the first case, evangelicals operated primarily through electoral pressure, lobbying, advisory access, public mobilization, and theological legitimation, ultimately contributing to the implementation of a long-standing Christian Zionist demand. In the second case, their role was more multidimensional and included institutional access, public advocacy, cultural campaigning, interfaith engagement, transnational networking, and informal diplomacy. Together, these cases demonstrate that evangelicals were not merely passive supporters of the Trump administration, but active participants in the construction, justification, and implementation of its Middle East agenda. Their influence derived from the interaction of religious identity, electoral significance,

organizational capacity, and direct access to decision-makers. The findings also reveal that evangelical foreign-policy activism is not necessarily limited to confrontational or expansionist objectives. Under certain political conditions, evangelical actors may support negotiated settlements and regional normalization when such initiatives strengthen Israel's security, legitimacy, and integration into the Middle Eastern order. The broader implication is that contemporary U.S. foreign policy cannot be fully understood through material and geopolitical analysis alone. Religious narratives, theological expectations, symbolic geography, and faith-based networks can shape both the content of policy and the forms through which it is publicly legitimized. During the Trump era, the relationship between evangelicalism and foreign policy developed into a strategic overlap in which domestic religious expectations reinforced international diplomatic choices. This convergence is likely to have enduring consequences for U.S.-Israeli relations, the political role of Christian Zionism, and the future configuration of regional diplomacy in the Middle East.

References

- Al Otaiba, Y. (2020, 2020/06/12). Annexation will be a serious setback for better relations with the Arab world. <https://www.ynetnews.com/opinions-analysis/article/H1GuiceTL>
- Bird, M. F. (2013). *Evangelical theology: A biblical and systematic introduction*. Zondervan Academic.
- Burke, D. (2017, 2017/12/06). Why evangelicals are "ecstatic" about Trump's Jerusalem move. <https://www.cnn.com/2017/12/06/politics/evangelicals-jerusalem/index.html>
- Chappell, B. (2018, 2018/05/14). Palestinian protesters die in Gaza, officials say, as U.S. opens Jerusalem embassy. <https://www.npr.org/sections/thetwo-way/2018/05/14/610934534/18-palestinian-protesters-die-gaza-officials-say-as-u-s-opens-jerusalem-embassy>
- Cortellessa, E. (2018, 2018/02/23). US to move embassy to Jerusalem on May 14, day of independence declaration. <https://www.timesofisrael.com/us-to-move-embassy-to-jerusalem-on-may-14-day-of-independence-declaration>
- Cufi. (2020). CUFi applauds historic normalization of ties between Israel and UAE. <https://www.cufi.org.uk/news/cufi-applauds-historic-normalisation-of-ties-between-israel-and-uae>
- Enab, B. (2025, 2025/06/27). Syria on brink of joining Abraham Accords. <https://english.enabbaladi.net/archives/2025/06/syria-on-brink-of-joining-abraham-accords>
- Entous, A. (2018). Donald Trump's new world order. *The New Yorker*. <https://www.newyorker.com/magazine/2018/06/18/donald-trumps-new-world-order>
- Hadden, J. K. (1987). Religious broadcasting and the mobilization of the New Christian Right. *Journal for the Scientific Study of Religion*, 26(1).
- Hensch, M. (2016, 2016/02/17). Trump: I'll be 'neutral' on Israel and Palestine. <https://www.google.com/amp/s/thehill.com/blogs/ballot-box/presidential-races/269806-trump-ill-be-neutral-on-israel-and-palestine/amp/>
- Hoffman, M. (2018, 2018/02/19). Trump's "influential" faith advisory team in the Land of Israel. <https://israel365news.com/321838/trumps-influential-faith-advisory-team-coming-israel>
- Jones, E. (2020, 2020/08/18). Trump says he moved U.S. embassy to Jerusalem "for the evangelicals". <https://cbn.com/cbnnews/israel/2020/august/trump-says-he-moved-us-embassy-to-jerusalem-for-the-evangelicals-rsquo>
- Kennedy, B. (2019, 2019/04/05). 'Israel has a right to exist': Evangelicals help President Trump craft Middle East peace plan. <https://cbn.com/news/politics/israel-has-right-exist-evangelicals-help-president-trump-craft-middle-east-peace-plan>
- Landau, N. (2020, 2020/09/16). FULL TEXT: The Israel-UAE-Bahrain Abraham Accords declaration. <https://www.haaretz.com/middle-east-news/2020-09-16/ty-article/.premium/full-text-the-israel-uae-bahrain-abraham-accords-declaration/0000017f-f53b-d5bd-a17f-f73b242e0000>
- Landler, M. (2017, 2017/12/06). Trump recognizes Jerusalem as Israel's capital and orders U.S. embassy to move. <https://www.nytimes.com/2017/12/06/world/middleeast/trump-jerusalem-israel-capital.html>
- Leonard, R. (2010). *Visions of apocalypse*.
- Magid, J. (2021, 2021/02/02). UAE ambassador: 'Abraham Accords were about preventing annexation'. <https://www.haaretz.com/us-news/2020-08-13/ty-article/.premium/what-annexation-evangelicals-celebrate-israel-uae-agreement/0000017f-fod7-da6f-a77f-f8df3ddb0000>
- Mandacı, Y. (2025). Christian Zionism and its influence on Trump's Israel policy. *Journal of Middle Eastern Studies (Ortadoğu Etütleri)*, 16(2), 231-264. <https://doi.org/10.47932/ortetut.1696777>

- Moore, J. (2024). *Evangelicals as Zionists and peacemakers in Arab and Israeli peacemaking through Track II diplomacy* [Liberty University]. <https://doi.org/10.13140/RG.2.2.16142.57929>
- Özçelik, O. M., & Okur, M. A. (2021). The evangelical effect over Donald Trump's policies toward Israel and Iran. *Yıldız Sosyal Bilimler Enstitüsü Dergisi*, 5(1), 12-25. <https://doi.org/10.14744/ysbed.2021.00002>
- Pappas, A. (2017, 2017/12/06). Trump officially recognizes Jerusalem as Israel's capital, orders embassy move for US. <https://www.foxnews.com/politics/trump-officially-recognizes-jerusalem-as-israels-capital-orders-embassy-move-for-us>
- Rosenberg, J. C. (2017). *Evangelical attitudes toward Israel research study report*. https://www.chosenpeople.com/wp-content/uploads/2017/12/Evangelical_Attitudes_Toward_Israel_Research_Study_Report.pdf
- Rosenberg, J. C. (2020). Exclusive: Pompeo in Iowa makes case to Evangelical conference that Trump team is the most pro-Israel administration in U.S. history. <https://flashtrafficblog.epicentermedia.net/2020/07/20/exclusive-pompeo-in-iowa-makes-case-to-evangelical-conference-that-trump-team-is-the-most-pro-israel-administration-in-us-history-but-makes-no-mention-of-annexation-is-annexation-off-us-agenda-for>
- Smith, S. (2020, 2020/09/16). Evangelicals praise White House signing of 'Abraham Accords' between Israel, UAE and Bahrain. <https://www.christianpost.com/news/evangelicals-praise-white-house-signing-of-abraham-accords-between-israel-uae-and-bahrain.html>
- Spector, S. (2019). This year in Jerusalem: Prophecy, politics, and the U.S. embassy in Israel. *Journal of Church and State*, 61(4), 551-571. <https://doi.org/10.1093/jcs/cszo01>
- Taydas, Z., & Olson, L. R. (2022). Divine influence: Religious foundations of U.S. foreign policy attitudes. *Social Science Quarterly*, 103(4), 907-925. <https://doi.org/10.1111/ssqu.13163>
- Tibon, A. (2020, 2020/09/06). Poll shows U.S. evangelicals overwhelmingly back Israel-UAE deal despite nixed annexation. <https://www.haaretz.com/israel-news/2020-09-06/ty-article/.premium/poll-shows-u-s-evangelicals-back-israel-uae-deal-despite-nixed-annexation/0000017f-e50a-d568-ad7f-f76ba0640000>
- Webster, N. (2019, 2019/01/23). UAE names 2019 the year of tolerance to reflect Zayed's vision. <https://www.thenationalnews.com/uae/government/uae-names-2019-the-year-of-tolerance-to-reflect-zayed-s-vision-1.802853>